

برگزیده شدن زرتشت به پیامبری

vaveila می نویسد "به گفته ی گات ها , در آن هنگام که جهان در آتش نادانی , خشم و بیداد می سوخت , دروغ , کشتار و ناسازگاری همه جارا فرا گرفته بود . گئو اوروان(روان جهان) به درگاه آفریننده روی آورد و چاره جویی خواست , او از خداوند درخواست کرد که رهبری را برای نجات جهان و مردمان بگمارد تا مردمان از ویران گری و بدی باز دارد .

گئوش اوروان همچنین نظر داد که توانایی جسمانی برای رهبری ضرورت دارد . اهورا مزدا با شنیدن درخواست روان جهان با فروزه های خود , خرد اهورایی(وهیشتامن) و راستی و داد (اشا و هیشتا) به رایزنی می پردازد با آنکه اهورا مزدا که بر همه چیز آگاه است و بهتر از همه می دانست که چه کسی را برای انجام این کار بزرگ برگزیند , نخست از اشا می پرسد که او چه کسی را برای این کار شایسته می داند , اشا می گوید که او کسی را نمی شناسد ولی با گئوش اوروان همداستان است که چنین کسی باید نیرومند و توانا باشد , اهورا مزدا با آرامی از او بازخواست می کند که او که گردش و کار جهان را زیر نظر دارد چگونه از معرفی چنین کسی ناتوان است ! سپس با وهومن مشورت می کند و در حالی که وهومن سرگرم اندیشیدن است به آنان می گوید که اشوزرتشت را برای این کار در نظر دارد (این گفتگو نشان دهنده باور دین زرتشت به آزاد منشی و دموکراسی است) زیرا زرتشت تنها کسی بود که با رایزنی با خرد نیک خدایان پنداری را کنار زده بود و برای پیروی از وجدان و اخلاق دنبال بدی نگشت و با پذیرش راستی و داد (اشا) خود را به زیور خوبی و اخلاق آراست همچنین زرتشت به رسایی خود بسنده نکرده و به رهنمود مردمان برخاسته بود . روان آفرینش از این گزینش در شگفت شد! زیرا گمان می کرد که چنین کسی باید از توان بدنی و زور و بازو بر خوردار باشد تا دشمنان و بدان را سرکوب کند و زرتشت از چنین نیروی بدنی بر خوردار نبود ولی روان آفرینش زود به نادرستی گمان خود پی برد , پوزش خواست و پیمان نهاد که با زرتشت همکاری کند ضمناً" از اهورامزدا درخواست کرد که به زرتشت استدلالی قوی و سخنی گیرا و توان اهورایی ارزانی دارد تا در این کار دشواری که به او واگذار شده کامیاب شود , اهورامزدا چنین کرد و به این ترتیب وحی صورت گرفت .

تفاوت وحی در دین زرتشت با سایر دین ها روشن است . اشو زرتشت اندیشمند بود , به حقیقت اهورا مزدا پی برده بود و تنها وظیفه ی پیام رسانی نداشت . او با خرد روش های گوناگون زندگی را ارزیابی کرده بود , با وجدان و اخلاق آنها را سنجیده بود و با باور روش درست را انتخاب و به کار بسته بود , از همین رو هنگامی که گزینش پیامبر و رهبر اهورایی پیش آمد اهورا مزدا او را برگزید و از او خواست تا پیامش را بگستراند . اشوزرتشت زندگانی درست و دین راستین را در خرد و وجدان خود می شناخت و مردمان را به رفتار نیک فرا می خواند . هنگامی که اهورامزدا دین زرتشت را تایید کرد و به او ماموریت

داد که مردم را به راه راست هدایت کند آهنگ اشوزرتشت در تبلیغ دین استوارتر شد . گات ها , پیام و دین اهورامزدا و کلام آن , سخن زرتشت است. اهورا مزدا به زرتشت شیرینی و سلاست سخن داد تا دین بهی را تبلیغ کند . در پیامبری زرتشت معجزه ای نبود , نه دریاچه ای خشک شد و نه معراجی صورت گرفت , نه خورشید از حرکت ایستاد نه ماه دو نیم شد و نه مرده ای زنده گردید . معجزاتی که در نوشته های پهلوی به اشو زرتشت و یا نجات دهنده های پس از او (سوشیانت) نسبت داده اند در گات ها نیست و با خرد هم سازگار نمی باشد و هرچه با خرد سازگار نباشد مخالف گات هاست . اشوزرتشت به کار بستن اندرزه های گات ها را هنگامی سفارش می کند که فرد با خرد و وجدان خود آنها را سنجیده , فهمیده و پذیرفته باشد . گسترش دین تنها از راه تبلیغ با سخن خردمندانه و شیرین باید صورت گیرد . دست آزدین به زور و شمشیر نا رواست . دست بردن به زور تنها در مقام دفاع مجازاست "

میترائیست- مهر پرست

سه یده وان " یکی از مشهورترین بیت های کردی است که با بهره گیری از مضمونی " آئینی- اسطوره ای" به تعریف داستان زندگی یکی از خوانین کرد منطقه داسنی- قسمت کوچکی از کردستان عراق که ساکنان اولیه آن مذهب ایزدی (میترائیست- مهر پرست) داشته اند. امروزه و تحت تاثیر اسلام تغییرات فراوانی در اعتقادات و آداب و رسوم مذهبی طرفداران این مسلک بوجود آمده است که در آن به جای پرستش خدا "ملک طاووس" یا به تعبیری شیطان را میپرستند- می پردازد. بیت با نقل خوابی که عبدالعزیز- قهرمان / راوی که در این داستان به عزیز کوره(نابینا) نیز از او یاد میشود- می بیند شروع شده و با فاجعه مرگ پسران عبدالعزیز و خودکشی خود او پایان می یابد.

برای روشن شدن هر چه بیشتر داستان این بیت به شرح خلاصه ای از این داستان می پردازم. لازم به تذکر است که آنچه در ذیل می آید ماحصل تطبیق چندین روایت مختلف از این بیت از زبان بیت خوانان مختلف می باشد، که نکات مشترک آنها ذکر شده و از اختلافات جزئی در آن چشم پوشیده شده است(در مورد این شیوه تطبیق بعدها سخن خواهیم

گفت)."عبدلعزیز" در خواب می بیند که در یکی از روزهای آخر فصل بهار برای آوردن علف به کوهی بلند می رود ولی زمانی که به بالاترین نقطه کوه می رسد اطرافش را خالی از هر گیاهی می یابد، پس نا امید قصد روستا کرده و برمی گردد.

بامدادان سپیده زده عالمان و خوابگزاران را فرا می خواند تا تعبیر خوابش را بگویند. خوابگزاران تعبیر خوابش را اینگونه می دانند که عنقریب تیره بختی و سرنوشتی شوم گریبان عبدالعزیز را خواهد گرفت که تقدیر الهی است و آدمی را از آن

گریزی نیست. اما عبدالعزیز را رأی دیگریست. پس تصمیم می‌گیرد برای ابطال آنچه برایش در خواب رقم زده‌اند، شور و ولوله‌ای عظیم بپا کند و در یک روز برای هر سه پسرش زن بگیرد. جارچیان مردم را از تمامی گوشه و کنار منطقه برای شرکت در مراسم عروسی فرا می‌خوانند و خنیاگران به نواختن و جوانان به پایکوبی و دست افشانی می‌پردازند. در همین زمان خبر مرگ پسر ارشد خانواده که به قصد شکار به کوه رفته و از بالای صخره‌ای سقوط کرده است را به عبدالعزیز می‌رسانند. ریش سفیدان به نزد عبدالعزیز رفته و از او می‌خواهند که به این سور پایان دهد و عزاداری پیشه کند. ولی عبدالعزیز به رأی آنان وقعی نمی‌نهد و می‌گوید در این باره چیزی نگویید تا مردم خوش باشند و دختران و پسران جوان دلشکسته نگردند. باز دست افشانی و پایکوبی گرم‌تر از قبل ادامه می‌یابد که این بار عبدالعزیز را خبر می‌دهند که فرزند دومش به حجله عروس رفته و ناکام جان سپرده است. ولی این بار نیز عبدالعزیز گوش بر توصیه‌های بزرگان طایفه می‌بندد و معتقد است که عروسی باید ادامه یابد. خودش نیز ملول و دلشکسته راهی کوه می‌شود تا برای التیام آلام قلبش به شکار بپردازد، که ناگاه در شکارگاه چشمش به "بزی" فربه و قرمز رنگ می‌افتد - عبدالعزیز ریش بز و کلاه سه‌یده‌وان را اشتباه می‌گیرد. - انگشت بر ماشه تفنگ گذاشته و شکار را هدف قرار می‌دهد. و زمانی که بر بالای سر شکار می‌رود متعجب می‌بیند شکاری که در خون خویش می‌غلتد فرزند کوچکش "سه‌یده‌وان" است و او با دست‌های خود او را کشته است. اندوهگین و ملول بر جنازه فرزند می‌نشیند و قسم می‌خورد که دیگر با داسنی‌ها ننشیند و راه دیاری دیگر در پیش گیرد. - در بعضی از روایات نیز آمده است که عبدالعزیز بعد از این واقعه خود را میکشد و زندگی بدون پسرانش را نمی‌خواهد. - بیت سه‌یده‌وان بدون شک داستان تراژیک زندگی گروهی از انسانهاست که از دل آئین‌ها و اسطوره‌ها بیرون آمده است و به نحوی تمثیلی بیانگر اندیشه‌های اسطوره‌ای کردها است. "جی اسکار براکت" در کتاب تاریخ تئاتر جهان، فصل خاستگاه آئینی نمایش، چنین می‌نویسد:

"داستانها و اسطوره‌ها معمولاً در اطراف آئین‌ها به وجود می‌آید تا آنها را توضیح دهند و توصیف کنند و یا به صورت آرمان در آورند. این اسطوره‌ها معمولاً تا حد زیادی در داستانها تغییر ماهیت داده‌اند، اسطوره گاه حاوی نماینده، آن نیروهای فوق طبیعی است که از طریق آئین تقدیس می‌شود یا قبیله می‌کوشد از طریق اجرای آئین آن را تحت تأثیر قرار دهد. لذا مجریان آئین با شرکت کنندگان در مراسم نقش شخصیت‌های اساطیری یا نیروهای فوق طبیعی را بازی می‌کنند و این اجرای نقش نشانه یا آغاز پیدایش یک صحنه‌ی دراماتیک است. "سه‌یده‌وان یک داستان تراژیک است با قهرمانانی تراژیک، - میدانیم که کلمه تراژدی از واژه یونانی "تراگودیا" به معنی آواز بز گرفته شده است و دلیل این نام گذاری هم برمیگردد به مراسم

مذهبی یونانیان در جشن بزرگداشت "دیونوسوس" که بزی را در این مراسم برای خدای شراب و باروری / حاصلخیزی قربانی میکردند. بعدها از دل همین مراسم تراژدی‌های یونانی پدید آمدند نکته قابل تامل در این دو شباهت سرنوشت قهرمان تراژدی و بزی است که در این مراسم قربانی میشد که فرجام هردو قربانی شدن بود- چرا که قهرمان این داستان همگی از طبقه بالا دست جامعه‌اند و یا به عبارتی دیگر خدایگانی در جسم انسانی اند



معمای خرسه پا و خر دجال در فرهنگ اساطیری ایران

دکتر احمدتفضلی در تعلیقاتی که برای کتاب پهلوی مینوخرد آورده در مورد خر سه پای اساطیر کهن ایرانی می‌نویسد: "وصف این خر اساطیری در کتاب پهلوی بندهش با تفصیل بیشتری آمده است: بنا بر این روایت این خر که در میان دریای فراخکرد (اقیانوس) قرار دارد دارای سه پا و شش چشم و نه خایه (=گُند) و دو گوش و یک شاخ است. سرش کبود و تنش سپید است، خوراکش مینویی و خود او مقدس است. از شش چشم او دو تا در جای پشم و دو تا بر نوک سر و دو تا بر کوههٔ اوست. با آن شش تا چشم "سیژ" (= خطر) بد را مغلوب میکند و می‌زند و از آن نه خایه، سه تا بر سر و سه تا بر کوهه و سه تا در داخل طرف پهلوی اوست و هریک از خایه‌ها به اندازهٔ یک خانه است و خود او به اندازهٔ کوه خونونت (کوه درخشان) است. هریک از آن سه پا هرگاه که بر زمین نهاده باشد با اندازهٔ هزارمیشی که گرده‌م آمده و نشسته باشند، جای می‌گیرد. خرده پای او (بالای سُم)

به اندازه ای است که هزارمرد بالاسب و هزار گردونه از آن می گذرند. آن ده گوش او کشور مازندرها را بگرداند و آن یک شاخ او زرین گونه و دارای سوراخ است و هزارشاخ دیگر از آن روییده است که بعضی به بلندی شتر و بعضی به بلندی اسب و بعضی به بلندی گاو و بعضی به بلندی خر، بزرگ و کوچکند. با آن شاخ همه "سیژ" (= خطر) بد جدال کننده را بزند و درهم شکند. هرگاه آن خر گرد دریا بیاید و گوشش را بجنباند تمام آب فراخکرد به لرزه می افتد و ناحیه میانی دریا به حرکت در می آید. وقتی این خر بانگ کند همه مخلوقات آبی اورمزدی آبستن شوند و همه جانوران موزی آبی آبستن وقتی آن بانگ را بشنوند، از فرزند عاری شوند. وقتی در دریا ادرار کند، همه آب دریا پاک شود. به این دلیل است که همه خران وقتی آب را میبینند در آن ادرار میکنند. در دین گوید که اگر خر سه پا پاکی به آب نداده بود، همه آبها تباه شده بود و تباہی که گنامینو (=هریمن) بر آب برده بود، سبب نابودی مخلوقات اورمزد میشد. تیشتر آب دریا را از دریا به یاری خر سه پا میستاند. و پیداست که عنبر سرگین خرسه پا است. گرچه بیشتر خوراک او مینویی است، با اینهمه آن نم و غذای آب از سوراخها وارد تن او میشود و وی آن را با بول و سرگین به بیرون می افکند. "اسطوره خرسه پای مقدس ونورانی بی شک درعهد ساسانیان شکل کنونی آنها به خود گرفته است، چرا که پیش ازعهد آنان خبری از چنین موجود اسطوره ای به میان نیامده است. ولی بی شک این موجود اسطوره ای جرثومه های تاریخی خود را درقرهنگ اساطیری و دینی کهن ایرانیان داشته است. و این موجود اساطیری از جنبه تاریخی و قدوسی اش در اصل جز نماد و سمبل خود همان گئوماته زرتشت (گئومه بودای) زرین مو و پاک کردارنبوده است. چراکه به وضوح پیداست این نام مرکب است از خر (بزرگ)، سه، پا یعنی مرد بزرگی که سه پا قد دارد، یا تحریفی از ترکیب کرپ (اندام) و سه میباشد که در هردو حال آن دارنده تن سه برابر میباشد که آن با اَلقاب رسمی گئوماته زرتشت یا همان بودای بلخ وبامیان یعنی سمردیس خبر هرودوت و تنائوکسار خبر کتسیاس که به ترتیب بهمعنی دارنده کالبد سه برابر آدن معمولی و بزرگ تن میباشد کاملاً مطابقت دارد. پس این خر سه پای اسطوره ای نظیر همزاد خویش یعنی سرو اساطیری کاشمر (یعنی سرو بسیار درخشان) در اصل موجودی به جز چهارپای اساطیری نماد زرتشت (دارنده تن زرین) یا همان بودا (مُنور) نبوده است: چنانکه خواهیم دید نام

زرتشت با کلمه شترزرین و نام بودا با فیل سفید همراه میشده است. در اسطیر یهود و مسلمین این خر اساطیری (در واقع بزرگ مرد تاریخی) با جاویدانیهای زرتشتی، مسیحی، اسلامی پیوند دارد چه خود زرتشت تحت سه نام درخت ون جوت بیش (سرو دارندهٔ سرودهای فراوان) و زرتشت و بودای پنجم بوداییان جزو جاویدانیهای زرتشتین و بوداییان میباشد و تنها در افواه عوام و اساطیر عامیانه نماد آن به صورت ستوری عظیم تصوّر گردیده است. در مورد رابطهٔ سرو کاشمر (سرو بسیار درخشان) و زرتشت گفتنی است که طبق تواریخ و اساطیر یونانی و ایرانی و ارمنی زرتشت از سئورومتهایی بوده که به نام دوراسرو یعنی صربهای دوردست نامیده می شده اند و آنان همانا سرمتهای آنتایی یعنی صربهای دوردست، اسلاف بوسنیهای کنونی بوده اند؛ گفتنی است که خود نام بوسنی در زبان صربو کرواتها (اعقاب سئوروماتها) معنی کناری و دور دست را میدهد. سئوروماتها (سرمتهای) یعنی اسلاف صربو کرواتای باستان که در کنار مصب رود ولگا سکونت داشته اند همان قوم سئیریمهٔ اوستا و قوم سلم شاهنامه هستند که قوم برادر و خویشاوند ایرانیان به شمار میرفته اند. طبق گفته هرودوت ایشان به جهت زبان دوم خویش یعنی زبان آریائیان اسکیتی، ایرانی محسوب میشدند. در اساطیر مربوط به جاودانان و نجات دهندگان زرتشتی که در تورات، کتاب عزرا (امدادگر) خصوصاً روایات اسلامی از ایشان یاد شده صراحتاً از خر (بزرگ) همراه "عزرا" (اثره یعنی زرتشت سپیتمان یا سئوشیات نسل وی به معنی سودرسان و امدادگر) صحبت به میان آمده است؛ همانکه در روایات عامیانهٔ عهد اسلامی خر دجال (یعنی بزرگ فریبنده و مکار) معرفی شده است؛ طبق تاریخ طبری عزرا و خرش میمیرند ولی بعد از گذشت یک قرن به زندگی عادی برمیگردند بدون اینکه زمانی بر عمرایشان بگذشته باشد. در کتاب عزرای تورات به صراحت از پیوستگی عزرا با دربار هخامنشیان و فرهنگ ایرانی سخن رفته است. طبق این کتاب عزرا روحانی مقدّس و مورد اعتماد کامل دربار اردشیر درازدست بوده است که این تفسیر یهود از مقام روحانی زرتشت و سئوشیات ایرانیها بوده است. این موضوع وقتی کاملاً بر ملا میشود که شجره نامهٔ عزرای تورات ذکر میگردد چه معانی نام نیاکان وی به ترتیب با معانی نام سه سئوشیان موعود زرتشتیان که هر سه از نطفهٔ وی به شمار می آیند، مطابقت دارند: سرایا (سرور خدایی) همان اوخشیت ارته (پرورندهٔ قانون مقدّس خدایی) است. عزاریا (خداشنو) همان اوخشیت نمگهه

(پروړانده نماز) است و سرانجام هیلکایا (دارای سهم خدایی) مطابق است با استوت ارته (یعنی مظهر و پیکر قانون مقدس خدایی) که سومین سئوشیان (سودرسان جهانیان) میباشد. بی تردید این مطابقتها تصادفی نبوده و بر اثر تأثیر عامدانه فرهنگ یهود از فرهنگ قراستان ایرانی ایشان پدید آمده اند. در روایتی که طبری در تاریخ معتبر خویش در باب مردن و دوباره زنده شدن عزرا (مددرسان، سودرسان، دراصل اثره زرتشت و یا همان سئوشیان سوم زرتشتیان) و خر اساطیریش پس از صد سال آورده شده، بی تردید اشاره به جاودانگی سئوشیان سوم زرتشتیان یعنی استوت ارته (مظهر و پیکر قانون مقدس خدایی) و یا خود زرتشت و خر اسطوره ای بزرگ همراه وی می باشد. گواه صادق این امر همراه بودن عیسی مسیح (منجی تدهین شده مسیحیان) با خری معمولی است که به تأثر از فرهنگ سئوشیانتهای ایرانی پدید آمده است. پیداست که خر سه پا از سوی دیگر با نهنگ دریایی (وال) مطابقت داده می شده که ایرانیها شناخت مبهمی از آن داشته اند. و خود کلمه نهنگ نیز در پیش ایرانیان هم شامل انواع بزرگ مارمولکها و تمساحها یعنی کرپاسه ها و هم شامل والهای بزرگ دریایی میشده است و از همینجاست که خر سه پا (کرپاسه) موجود بزرگ دریاها به شمار آمده است. پس نام خر سه پا در پیش عوام میتواندست حتی کرپسه (خرپسه) به تعبیری خری که از پس خود خرما می اندازد مفهوم گردد و از روی همین تداعی معانیها بوده که خر سه پا یا خرپاسه (در اصل یعنی دارنده تن سه برابر) از سویی نماد زرتشت و از سوی دیگر موجود بزرگ دریایی (یعنی وال) و از سوی دیگر به شکل ستوری که خر نامیده میشود، تصوّر گردیده است. در مجموع معلوم میشود که خر بزرگ دجال در ایران دوره اسلام همان خر سه پای زرتشتیان دوره ساسانی بوده و مفهوم عامیانه از تداعی معانی خرپاسه (خرپسه) به خری که از پس خود خرما می اندازد حلقه واسط تبدیل اسطوره خر سه پا به اسطوره خردجال بوده است. در پایان روایات اساطیری مربوط به خر دجال را از فرهنگ عامیانه مردم ایران تألیف صادق هدایت می آوریم: "خردجال در روایات اسلامی چنین معرفی شده است: دجال (بسیارمکار) پالانی دارد که هرشب می دوزد و صبح پاره میشود، روزی که دنیا آخر میشود خردجال از چاهی که در اصفهان (به معنی جایگاه اسبان و سواران) است، بیرون می آید هر مویش یک جور ساز میزند. از گوشش نان یوخه میریزد و به جای پشکل، خرما می اندازد. هرکس که به دنبال

وی برود به دوزخ خواهد رفت. در مجمع النورین آمده: از همه الاغها بدتر خردجّال است که ملعون روز خروجش بر آن سوار میشود. رنگ آن سرخ است، چهار دست و پایش آبی است. سرو کله آن بهقدر کوه بزرگی میباشد. پشت او موافق سر اوست. گامی که برمیدارد نزدیک شش فرسخ را طی میکند. این روایت زبدۀ المعارف بود. از موی مکار صدای ساز به گوشهای مردم میرسد. سرگین که می اندازد انجیر و خرما به نظرمی آید. قد خود دجّال بیست ذرع است. در فرق سر دو چشم دارد و شکاف چشمها به طول و درازی اتفاق افتاده، یک چشم او کور است. صورت دراز و آبله بر صورت دارد. "پس در مجموع معلوم میشود که قامت سه گام زرتشت که در مجسمه بودای پنجاه و دو متری بامیان بلخ به طور بسیار اغراق آمیز نشان داده شده بود به همراه موضوع جاودنی به شمار آمدن وی و همراه شدن او با سئوشیانت آخر (امام زمان) - که از نسل و نطفه خود زرتشت به شمار می آید - زیربنای اسطوره شیعی خردجّال را تشکیل می داده است. و بقیه روایات مربوط به وی از وجه اشتقاقهای عامیانه عناوین زرتشت - بودا بدان اضافه گردیده و از این طریق با بزرگترین موجود کره زمین یعنی وال (نهنگ دریایی، خرای اوستا) مربوط شده است. در این رابطه از ماهی جنگنده اوستایی دیگری به نام کره ماهی یعنی ماهی بُرنده نیز سخن به میان آمده که باید کوسه ماهی منظور باشد. سر انجام باید گفت که نام عزرای تورات اساساً نه به جای سوشیانت بلکه به جای خود زرتشت بوده است چه این نام که به اوستایی به صورت اثره آمده و به معنی آموزگار و تعلیم دهنده است، لقبی بر خود زرتشت بوده است و فیل سفید و خر درخشان و بور منسوب به وی در واقع از ترجمه نام زرتشت به دارنده شتر زرین حادث شده است. یعنی همین شتر نهفته در نام زرتوشترا (زرتشت) که تبدیل به خر دجّال و فیل سفید بودا شده است. پس در مجموع عزرای تورات بیشتر نه به عنوان نجات دهنده یهود و زرتشتیان (سئوشیانت)، بلکه به جای یاور بزرگ همراه وی یعنی زرتشت آمده است که روایات شیعی این نقش او را در اسطوره دجّال و خر وی مسخ نموده و او را پیش در آمد دروغین مهدی موعود (سئوشیانت سوم زرتشتیان) وانمود کرده اند. نام سپیتوره کتب پهلوی که در اساطیر زرتشتی به جای کورش (قوچ) یا همان زرتشت نیمه شرقی فلات ایران یعنی بودا می باشد، لفظاً به معنی دارنده فیل سفید یا بره سفید است. همین فیل بودا و آن شتر زرتشت و نماد خر سه پای یعنی بزرگی که

سه پا قد دارد، جمعاً اسطوره خر دجال را تشکیل می دهند. بسیار قابل توجه است که نام دجال در اساطیر اسلامی صاعد (بالارو، بلند) فرزند صید ذکر شده که مطابق با یکی از القاب مهم زرتشت فرزند سپیتمه در منابع یونان باستان یعنی اوستانس یعنی بلند شده و دانای بلند قامت میباشد

نماد فروهر

بنا به سنت " فروهر " یکی از سمبلهای دین زرتشتی است. به طور مختصر می توان درباره آن گفت که فروهر جان و روح بشر از آغاز خلقت و قبل از او نیز وجود داشته و بعد از مرگ او نیز وجود خواهد داشت. مهم است بدانید که فروهر جایگزینی برای اهورامزدا نیست و آنرا نیز رد نمی کند. اینکه نخواهیم بر خلاف خیلی از ادیان حقیقت را قبول کنیم امری تاسف آور است چرا که زرتشتگرایی هرگز دادن خصوصیات انسانی برای خدا و ذات خداوندی را باور نداشته، در هیچ قسمتی از گاتها ذکرى درباره صورت مادی برای خدا به میان نیامده. زرتشت در یسنا ۸/۳۱ می گوید: وقتی تو را می نگریم ای اهورامزدا با عقل و اندیشه ام سعی می کردم تو را در قلبم بیابم. من پذیرفته ام که تو آغازگر و پایان دهنده به هر چیزی ، تو داور هستی و داوری بر رفتار همه انسانها بر عهده توست.

ایرانیان مخالف ساختن بت، بناهای بتخانه و خانه برای خدا بوده اند و کسانی که دست اندر کار این گونه فعالیتها بوده اند را افرادی جاهل میدانند.

این حقیقت مسلم است که در شکل فروهر هر دو سمبل " سپنتامینو " (نشانه خوبی) و "انگره مینو" (نشانه بدی) گنجانده شد و در این امر به نظر می رسد که سپنتامینو و انگره مینو با هم در حال جنگند.

۱- در آغاز صورت فروهر به آدمی شبیه است لذا حاکی از پیوستگی با آدمی دارد او پیرمردی است که نشان می دهد کارگشتگی و تجربه بیشتر و یادگیری از پیران را.

۲- دובال در دو طرف تصویر وجود دارد که سه پر اصلی دارند این سه پر نشانه سه سمبل پندارنیک ، گفتارنیک ، کردارنیک که همزمان انگیزه پرواز و پیشرفت است.

۳- پایین فروهر متشکل از سه قسمت پر است که نشانه پندارنادرست ، کردارزشت و گفتار زشت است که آن را علت مصیبت و شروع بدبختی برای بشر می دانند.

۴- دو حلقه در دو قسمت فروهر وجود دارد که مظهر سپنتامینو و انگره مینوست که یکی مستقیماً در روبروی صورت و دیگری پشت سر مستقر است. این نشان می‌دهد که ما باید به سوی خوبی قدم بگذاریم و بدی را پشت سر خود داشته باشیم.

۵- یک حلقه در میانه بالاتنه فروهر وجود دارد این سمبل نشان می‌دهد که جان و روح جاودان است و آغاز و نه پایانی دارد.

۶- یک دست فروهر به سمت بالا اشاره دارد که نشان دهنده ثنا و ستایس اهورمزدا است و پاک کردن و ترکیه روح است.

۷- در دست دیگر حلقه ای دارد عده ای از مفسران می‌گویند که این حلقه ، حلقه عهد و پیمان است و نشانگر صداقت و ایمان است که در اصل و جوهر فلسفه زرتشتگری وجود دارد.

در زرتشتیگرایی روح فروهر یا انسان به دو نشانه مخالف هم بدی و خوبی جان می‌بخشد. و این به خوبی در فلسفه زرتشتیگرایی نمایش داده می‌شود و هر کسی سعی می‌کند قدرت مثبت یعنی سپنتامینو را در خود ارتقا و قدرت منفی را یعنی انگره مینو را سرکوب کند.

از دلیل های روشن برای چنین مبارزات روح ، قدم برداشتن بسوی خوبی و دوری از پلیدی است. هر کسی می‌تواند این حصایص را در خود تقویت کند. و حلقه ای که در مرکز بالاتنه فروهر وجود دارد سمبلی است از جاودانگی روح می‌توان از این بحث اینگونه نتیجه گرفت که انسانها برای پایه گذاشتن فروهر در درونشان سعی می‌کنند و آنرا در خود ارتقا می‌دهند. تا زمان در گذشتشان و سفر به جهان دیگر. به همین دلیل ایرانی ها هرگز در مرگ عزیزی تاسف نمی‌خورند، زیرا آنها باور دارند که روحشان در جهان دیگر به مرتبه ای بالاتر ارتقا خواهد یافت. طبیعتاً "وقتی باور کنیم که زمان مرگ روح از بدن جدا می‌شود و در مرتبه و درجه خود بالا می‌رود باید در رجعت به جهان دیگر خوشحال باشیم تا اینکه غمزده و نگران چرا که غم توان فرساست.

بهرحال در زرتشتیگرایی به عقیده فروهر هر کسی مسئول اعمال خویش است. به همین دلیل کوروش کبیر و خیلی از پادشاهان بزرگ ایران باستان براساس اسناد تاریخی نه تنها هرگز عقاید خود را به هیچ ملتی تحمیل نکردند بلکه حتی به روش اعتقادی آنها هم احترام می‌گذاشتند. در این خصوص از شخصیت واقعی کوروش پادشاه کشورگشای بابل می‌خوانیم: من دستور دادم که هیچ کس اجازه ندارد شهرها را خراب کند یا به آنها صدمه بزند من دستور دادم که هیچ خانه ای نباید ویران شود و هیچ مالکی نباید مورد بی حرمتی واقع گردد. و یا غارت شود من دستور دادم که هر کس باید اصول عقیدتی

خود را به آزادی داشته باشد و خدای خود را عبادت کند من دستور دادم که همه مردم در عقایدشان آزاد باشند و محل زندگیشان را خود انتخاب کنند و هیچ کس به دیگری بی احترامی نکند.

نخستین حامی حیوانات

۱۴ مهر روز ملی دامپزشکی است. دانشی که در ایران پیشینه‌ای بس طولانی دارد تا جایی که در متون کهن ایران، از زردشت به عنوان نخستین دامپزشک نام برده شده و داستان درمان اسب گشتاسب در متون مختلف زرتشتی روایت شده است. حتی اگر این داستان افسانه‌ای بیش نباشد، باز در سابقه طولانی علم دامپزشکی در ایران با وجود محبوبیتی که حیواناتی نظیر اسب، سگ، گاو و گوسفند، ... نزد ایرانیان داشته‌اند، و با وجود پیشینه کهن دامداری در ایران، تردیدی نیست. زردشت در سی سالگی به پیامبری برگزیده شده و ده سال را به پرسش و پاسخ با اورمزد سپری کرد. در چهل سالگی وظیفه یافت دین را به مردمان عرضه کند.

زردشت برای تبلیغ دین به دربار گشتاسب روانه شد و او را به دین اورمزد خواند. در «وَجَر کرد دینی»، از متون زردشتی به زبان پهلوی، آمده است: «سحرگاهان زردشت سقف کاخ گشتاسب را شکافت و داخل شد. با خود سه چیز داشت: «۲۱ نسک (= بخش) اوستا، آتش برزین مهر و شاخه سروی. آتش را در دست گشتاسب و جاماست (وزیر دانای گشتاسب) و اسفندیار (پسر گشتاسب) نهاد ولی آتش آنها را نسوزاند. سرو را در زمین کاشت و فوراً برگ‌هایش رویید و از میان برگ‌ها نوشته‌ای آشکار شد خطاب به گشتاسب که دین را بپذیرد». درباریان و جادویزשکان به مخالفت با عقاید او برخاستند. گشتاسب تمایل داشت عقاید زردشت را بشنود اما درباریان از بیم آنکه کلام زردشت در او نفوذ کند، توطئه‌ای چیدند. بنابر متن روایات پهلوی، در انبان او استخوان مرده نهادند تا به او تهمت جادودگری بزنند. بنابر دینکرد هفتم، با بدگویی گشتاسب را بر زردشت شوراندند و بنابر زراتشت‌نامه، مناظره‌ای برای زردشت با حکیمان تدارک دیدند و چون زردشت در مناظره پیروز شد و پیامبری خود را اعلام و به شاه عرضه کرد، شاه تحت تأثیر او قرار گرفت. دشمنان نهانی وارد خانه زردشت شدند و استخوان مرده در خانه او نهادند. آنگاه گشتاسب را به خانه پیامبر بردند تا او را نزد گشتاسب رسوا کنند. شاه فریب بدکاران را خورد و زردشت را به زندان افکند. گشتاسب اسب سیاهی داشت به نام «شید» که بسیار مورد علاقه او بود. ناگهان دست و پای این اسب فلج شد، گویی که انگار در شکمش فرو رفته بود. خبر به شاه رسید. شاه غمگین شد و پزشکان دربار را فراخواند. اما هیچ کدام از پزشکان نتوانستند اسب را درمان کنند. در زندان خبر به زردشت رسید و او برای شاه پیام داد که می‌تواند اسب

را درمان کند. اما چهار شرط برای این کار گذاشت: «گشتاسب دین او را بپذیرد؛ اسفندیار حامی دین باشد؛ هوتوس (به یونانی: آتوسا)، همسر گشتاسب و مادر اسفندیار، به دین بگردد و توطئه‌گران رسوا و مجازات شوند.»

گشتاسب شرایط او را پذیرفت و زردشت با نیایش به درگاه اورمزد اسب را شفا داد. به این ترتیب، نخستین درمان حیوانات در تاریخ مکتوب شکل گرفت و زردشت به عنوان نخستین دامپزشک شناخته شد. گذشته از درمان حیوانات، زردشت در دین خود بسیار از حیوانات حمایت کرده و قربانی خونین در این دین گناه دانسته شده است. این حمایت تا بدانجاست که دو بخش از یشت‌های اوستا، گوش یشت و درواسپ یشت، به ستایش ایزدان گوشورن (نگاهبان چارپایان مفید) و درواسپ (حامی چارپایان و به خصوص اسبان) اختصاص یافته است. حتی زمانی که ایزد گوشورن به درگاه اورمزد می‌نالد و بانگ سر می‌دهد که به دلیل بدکاری و ستمی که در گیتی بر چارپایان خواهد شد، او نخواهد گذاشت که آنها به زمین فرستاده شوند، اورمزد به او اطمینان می‌دهد که چنین نخواهد ماند و به او نوید می‌دهد که زردشت ظهور می‌کند، آیین خود را بر مردمان عرضه می‌کند و رفتار خوب و مناسب با چارپایان را به ایشان می‌آموزد. پس زردشت نه تنها نخستین دامپزشک بلکه شاید بتوان گفت نخستین حامی چارپایان بوده است.

تأثیر شگرف و بی‌مانند زرتشت در فرهنگ هند

نگارنده قبلاً در مقاله زرتشت، پیامبر عدالت اجتماعی جهانشمول از یکی بودن بودا و زرتشت به طور مفصل سخن گفته است که آن را بعداً ضمیمه این مقاله خواهم کرد. اما موضوع تأثیر عمیق فرهنگی زرتشت در فرهنگ هندوستان وقتی به درستی معلوم می‌گردد که در می‌یابیم پیامبر بزرگ فرقه بزرگ جین هندوان یعنی مهاویرا (بزرگ دانا) نیز همان زرتشت است. از سوی دیگر در کنار اینها قهرمانان رزمنامه معروف هندوان یعنی مهابهاراته (راهزن بزرگ) همان خاندان کیانی (مادی) و نوذری (هخامنشی) هستند که در بین آنها زرتشت تحت نام زیرتراشترا (شهریار زرین) عضو و فرمانروای مشترک هردو این خاندان به شمار آمده است. لازم به تذکر است که خود نام مهابهاراته (راهزن بزرگ) همان کورش است که طبق تورات، منابع یونانی و اساطیر آذری کوراوغلو و ده ده قورقود گنجهای معروف پادشاهان ماد و لیدی و بابل را ربوده است. چنانکه اشاره شد در اینجا روی سخن ما با فرقه دینی کهن جین (دانایان یا پیروزمندان) هندوان است؛ لذا ابتدا لازم می‌آید که در باره پیامبر بزرگ آنها یعنی مهاویرا (بزرگ دانا) سخن گفته شود. در کتاب اساطیر هند تألیف ورونیکا ایونس، ترجمه باجلان فرخی در مورد این مؤسس بزرگ آیین جین می‌خوانیم: "مهاویرا معاصر بودا و او نیز از طبقه کشتریه (جنگجویان) بود (عجیب است که این موضوع تا به حال موجب کنجکاوی در یکی بودن اصل آنان نشده است. این بدان دلیل است که

ذات اصلی آنان یعنی سپیتاک زرتشت نه در هند بلکه در بلخ که چندان هم از هند دور نبوده حکومت کرده و بر نواحی از هند نیز تسلط داشته است). پدر و مادر مهاویرا بر خلاف پدر و مادر بودا خود جین (اهورامزدا، برهما) و خدا پارشوا (ائیریامن) را نیایش می کردند. روشن شدگی مهاویرا همانند روشن شدگی بودا بود، اما پیام آن متفاوت و بر ایستادگی در برابر دیگرکشی تأکید داشت. پدر و مادر مهاویرا هم از آغاز دعوت مهاویرا را پذیرفتند. تولد مهاویرا با نشانه هایی عجیب پیشگویی شد: مادر او تریساله که پری یَکَرینی نیزنامیده میشد شانزده چیز را به خواب دید که همه گویای پسری بود که در آینده به بزرگی دست می یابد. شانزده چیزی که تریساله به خواب دید فیلی سفید (حيوان منسوب بودا)؛ ورزاوی سفید؛ شیری سفید؛ سری (سعادت) یا لکشمی (آیت)؛ گلهای خوشبوی مندره؛ ماه که جهان را با انوار سیمین خود روشن کرده بود؛ خورشید رخشان؛ ماهی در حال جستن (نماد شادمانی)؛ یک کوزه؛ دریاچه ای پر از گلهای نیلوفر آبی؛ اقیانوس شیر با کاخی آسمانی؛ ظرفی به بلندی کوه مرو پر از گوهرهای گرانبها؛ آتشی که از کره قربانی مایه می گرفت؛ سریری از یاقوت و الماس؛ و شهریاری که بر زمین فرمان می راند. پیشگویان رؤیای تریساله را تفسیر کردند و گفتند که امپراطوری بزرگ یا تیرتنکره ای که موجودی برتر از خداست و روزگاری به هیأت آموزگار بر زمین بسر می برد تا روح را با دستیابی به پنج دانش آزادی بخشد، از تریساله تولد می یابد. چندی پس از رویای تریساله خدایان کودکی نزاده را از بطن دیوننده (الهه شادی)، یکی از همسران برهما، به بطن تریساله منتقل کردند و به زمان موعود وردمنه (خوشبختی آور، سود رسان، سوشیانت) تولد یافت. وردمنه کودکی بسیر زیبا بود که از نیروی تنی و روانی بسیاری بر خوردار بود. به روزگار خردسالی خرطوم فیل مستی را گرفت و بر فیل مست نشست. در موقعیتی دیگر یکی از خدایان شجاعت او را آزمود و او را به هوا بلند کرد و موی خدا را برید و چندان او را زد که خود را نجات داد. وردمنه دو روز و نیم روزه گرفت در زیر درخت آشوکه (درخت رنج زدای زرتشتیان) به درون نگری روی آورد و روشن (=بودا) شد. در آن هنگام که وردمنه به درون نگری مشغول بود خدایان بر او گرد آمدند و ناظر تعمق او شدند و هم در آن دم که وردمنه به روشن شدگی دست یافت خدایان او را از زمین برداشتند و او را در باغی بر تخت روانی بر سریر پنج پله نشانیدند و مهاویرایش شناختند. پس مهاویرا عریان شد و همه موی خود را بی آنکه احساس دردی بکند از بیخ برید و به زندگی صوفیانه روی آورد" می دانیم روایات کما بیش مشابه اینها در باره گوتمه بودا یا همان گئوماته زرتشت نیز ذکر شده است. چنانکه اشاره شد جینه‌ها پیامبران خود را تیرتنکره (یعنی فرمانروان برتر جهان یا راهنمایان خداگونه) نامیده اند که از این میان سه تن که معروفترین آنها می باشند یعنی ویشابها (دانای خداگونه) نخستین تیرتنکره و پارشوا (مردنیکوی سرزمین پارس) بیست و سومین تیرتنکره و مهاویرا (بزرگ دانا) بیست و چهارمین تیرتنکره به

ترتیب جمشید (سپیتمه، پدر زرتشت)، کورش (پدر خواندهٔ بردیه زرتشت) و خود زرتشت (همان هوشنگ پیشدادی، بانی ادیان کهن) می باشند. از اینجا به وضوح معلوم میشود که تیر تنکره های فرقهٔ جین همان پرذاته‌های اوستا (پیشدادیان شاهنامه) و سوشیانت ها هستند که که دانیم این نامهای سکایی / اوستایی به معنی نخستین فرمانروایان قانونگذار و سود رسانها بوده و هردو گروه به خانواده زرتشت منسوب می باشند. در مورد مطابقت تیرتنکره های جین ها با سوشیانت‌های زرتشتی گفتنی است که نام دوتن از آنان به اسامی چندرا پرابه (بسیار درخشان) که هفتمین تیرتنکره بشمار میرود و نمینته (پروراننده نماز) بیست و دومین تیرتنکره به ترتیب با اوخشیت ارته (هوشیدربامی، یعنی دارای قانون با شکوه و درخشان) و اوخشیت نمه (پرورانندهٔ نماز) تطابق دارند. نام سومین سوشیانت یعنی استوت ارته (پیکر و مظهر قانون مقدس) با خود نام سپنداته زرتشت (زرتشت دارندهٔ قانون مقدس) یعنی همان مهاویرای جینها یعنی بیست و چهارمین تیرتنکره مطابقت می نماید. در آیین جاین در جوانب این افراد باز نامهایی ذکر گردیده اند که متعلق به خود زرتشت می باشند. از آن جمله پسر دوم ریشابها (سپیتمه، جمشید) که با نامهای گوتمه شوارا (سرود دان مقدس) و بهوبالی (در کنار زندگی کننده) آمده است. در مورد وی گفته شده است که وی بعد از درگذشت پدر برای کسب تاج و تخت پدر با برادر بزرگترش که به جانشینی پدر انتخاب شده بود، برخاست؛ ولی بعد از یک سال مبارزه بر سر تخت و تاج، زمانی که داشت بر برادرش پیروز میشد ناگهان از عرصهٔ دنیای مادی و سیاست روی برتافت و به یک زندگی سخت فقیرانه و صوفیانه روی آورد که سر انجام بدنش از خزه و خزندگان و حشرات و پرندگان پوشیده شد و تنش لانهٔ آنها گردید. برادر فرمانروایش از این سرنوشت وی آن قدر متأثر شد که یک مجسمه به یادبود وی ساخت که پنجاه کمان بلندی داشت و آن را حتی خدایان و دیوان پرستش و تعظیم نمودند. پیداست که نام گوتمه شوارا (سرود دان مقدس) با گوتمه بودا (سرود دان منور) یا همان گئوماته زرتشت (سرود دان زرین تن) پیوند می دهد. از سوی دیگر نام دیگر وی یعنی بهوبالی و نام پدرش ریشابها به وضوح یادآور همان اسطورهٔ ایرانی و اسلامی بهلول عاقل دیوانه نما و هارون الرشید می باشد که از خویشاوندان نزدیک و معاصر همدیگر به شمار آمده اند. بی شک این اسطوره در بازگشت از هند شکل اسلامی به خود گرفته است. از جانب دیگر پیداست در اسطورهٔ بهوبالی (شخص در کنار زندگی کننده) با شخصیت ایوب تورات و قرآن سروکار پیدا می کنیم که طبق اساطیر بدن کرم زده اش را با صبر و شکیبایی بی ماندی که به صبر ایوب (یعنی بر گماشته بر آزمایشهای سخت) مشهور گشته است، به امان حشرات مخلوق خدا رها کرده بوده است که در پس پردهٔ این شخصیت اساطیری باز شخص زرتشت نهفته است چه در کهن کتاب فضایل بلخ به صراحت ایوب وزیر گشتاسب حاکم بلخ (یعنی شهر محل حکمرانی زرتشت) به شمار رفته است. میدانیم گشتاسب (ویشتاسب) در

اصل نام برادر بزرگ سپیتاک زرتشت (بردییه، زیرادر) بوده که در حکومت عاجل وی شریک بوده است. همانطوریکه آیین جین می گوید مهاویرا (زرتشت، بودا) امر به محدود کردن و لغو مالکیت خصوصی و مالیاتها داده بود و این اساس همان امری است که نقش آسمانی آن در مکاتب جین و بودایی و زرتشتی تعبیر به کسب نیروانا (فَر) ازسوی وی گردیده است. این موضوع که آیینهای جین و بودایی میگویند مهاویرا / بودا به نیروانا (فنا فی الله) دست یافت یا همان موضوع دستیابی زرتشت به فره ایزدی همان است که در نزد درویشان رسیدن به مرحله ان الحق بیان شده است یعنی همان شعاری که گویا منصور خَلاج را بر سر دار فرستاد. گفته شده است کسب نیروانا از سوی مهاویرا در سن هفتاد و دو سالگی وی صورت گرفت و این همان دورهٔ چهار ساله ای را نشان می دهد که گئوماته زرتشت (بردییه) از سوی برادرخوانده اش کمبوجیه- در غیاب سفر جنگی چهارسالهٔ او به مصر- به نابت سلطنت وی در ایران هخامنشی برگزیده شده بوده است. و وی در این عهد اصلاحات عمیق اقتصادی و فرهنگی خود را با تقسیم اراضی و بخشش مالیاتها و کوتاه نمودن دست کاهنان مردم فریب از اموال مردم انجام داده بود. این امر که در عهد باستان برای نخستین بار تجربه میشده است آن زمانی اتفاق افتاده که دنیای کهن ترکیبی از سیستمهای اجتماعی خشن و بیرحم عشیرتی، برده داری و فئودالی را تجربه می نموده است. از سوی دیگر در کنار اینها درخشش و مقام شامخ نیکان مادری وی یعنی کیانیان (مادها) - که امپراطوری جَبّار آشوری را برای همیشه از روی زمین محو کرده بودند- و پدر خوشنام وی جمشید (سپیتمه، دامادو ولیعهد آستیاگ) که در شمال غرب فلات ایران حکومت می کرده و همچنین پرتو افشانی قهرمانیهای پدر خواندهٔ وی یعنی کورش (سلمان فارسی، سلیمان تورات و انجیل و قرآن)- که ضمن ربودن گنجهای پادشاهان، سیاستمداری رعوف بوده، وجههٔ جهانی زرتشت را چند برابر می نموده اند. در مورد معنی لفظی تیرتنکرهٔ جینها (معلم و راهنمایان خداگونه) و نخستین تیرتنکره یعنی ریشابها (دانای خداگونه، جمشید، سپیتمه) گفتنی است که در شاهنامه فردوسی این معنی به صورت ادعای خدایی جمشید بازگویی شده است: منی کرد آن شاه یزدان شناس ز یزدان به پیچید و شد ناسپاس گرانمایگان را ز لشکر به خواند چه مایه سخن پیش ایشان براند چنین گفت با سالخورده مهان که جزخویشان را ندانم جهان هنر در جهان از من آمد پدید چو من نامور تخت شاهی ندید جهان را به خوبی من آراستم چنان گشت گیتی که من خواستم خور و خواب و آرامتان از من است همان پوشش و کامتان از من است بزرگی و دیهیم شاهی مراست که گوید که جز من کسی پادشاست به دارو و درمان جهان گشت راست که بیماری مرگ کس را نکاست جز از من که برداشت مرگ از کسی و گر بر زمین شاه باشد بسی شما را به من هوش و جان در تن است به من نگرود هر که آهر من است گر ایدون که دانید من کردم این مراخواند باید جهان آفرین همه موبدان سر فگنده نگون چرا

کس نیارست گفتن نه چون چو این کرده شد فر یزدان از اوی گسست و جهان شد پر از گفتگوی بسیار قابل توجه است که در اساطیر ده ده قورقود آذریها نام پدر عمران (امیران گرجیها، یعنی شاهزاده بی مرگ، منظور همان گئوماته زرتشت) بگیل (یعنی خداگونه) آمده است. چنانکه گفته شد در اساطیر جین علاوه بر نام ریشابها خود عنوان تیرتنکره نیز مطابق پیشداد و سوشیانت اوستا به معنی فرمانروایان خداگونه و قانونگذار می باشد. در اینجا گفتنی است به همان تاریخ تولد مهاویرا/ زرتشت یعنی آغاز قرن ششم پیش از میلاد از تیرتنکره ای به نام ویکراما ارا(عزیز دوستدار شادیها) نامبرده شده است که بی شک اصل وی نیز به زرتشت (آرا، ایرج) برمی گردد. ضمناً روز تولد مهاویرا نیز نظیر زرتشت ماه مارس است که زرتشتیها آن را با ششم فروردین مطابق دانسته اند. نا گفته نماند شاگرد و مصاحب بزرگ مهاویرا نیز گوتمه (سرود دان) نامیده شده است که بی شک این نیز در اصل از اسامی و القاب خود وی بوده است. جالب است که نام شهر و دیار مهاویرا یعنی بیهار (ویهار، معبد) با نام معبد نوبهار بلخ به معنی دیر نو یکی است، یعنی همانجایی که به زرتشت و بودا تعلق داشته است. ثانیاً چنانکه اشاره شد مهاویرا از نظر زمانی دقیقاً در همان عصری زیسته که گئوماته زرتشت زیسته است. یعنی حدود سال شش صد پیش از میلاد تولد یافته و تا اواخر دهه هشتم همین قرن (دقیقاً سال ۵۲۲ پیش از میلاد) زندگی نموده است. به طوری که یادآور گشتیم داستانهای دوران طفولیت و نوجوانی مهاویرا نیز همانند آنهایی هستند که به زرتشت / بودا نسبت داده شده اند. القاب مهاویرا یعنی جانما (بزرگ دانا)، کالیاناک (شخص نیکوی زمانه، امام زمان) و واردهامان (خوشبختی آور، سودرسان، سوشیانت) و همچنین نام پدر وی سیدهارتا (به هدف رسیده) به نحوی بارز و مشخص به زرتشت و بودا نیز منتسب می باشند. نا گفته نماند نام سوشیانت (سود رسان، عزرای تورات) در اصل به خود زرتشت تعلق داشته است. بنابراین در هند پارسیان سپیتاک زرتشت را تحت همین القاب زرتشت و سوشیانت و مسیحیان و مسلمانان تحت اسامی زکریا (سرود دان)، یافث (بزرگ تن)، یوبال (سرود دان)، ملاکی (پیامبر)، عزرا (سود رسان، مدد رسان)، ایوب (برگماشته بر آزمایشات سخت) و صالح (نیکوکار) و لقمان (دانای درشت اندام) و جینها و بودائیان تحت اسامی مهاویرا (بزرگ دانا) و بودا(منور) به عنوان پیامبران جداگانه می شناسند و تصور هم نمی کنند که همه اینها فرد تاریخی واحدی می باشند. خود ایرانیان نیز نامهای مختلف زرتشت را از هم باز نمی شناسند. نامهای ایرانی وی که در منابع زرتشتی و یونانی و رومی از این قرار می باشند: سپیتاک (فرد سفید و نورانی)، سپنداته (مخلوق مقدس)، زریادر (زریر، دارنده تن زرین)، گئوماته (دانای سروده های دینی)، زراتوشترا (دارنده کالبد زرین)، پاتی زیت (نگهبان سروده های دینی) اوستانس (دانای اوراد دینی)، سمردیس (به اندازه سه تن)، تنائوکسار (دارای تن باشکوه) و بردیه که به معنی تنومند است.. اصل زرتشت (به قول خرمدینان شروین یعنی شاهزاده) بنا به

گفته‌ی ابومنصور بغدادی از طرف مادر از پادشاهان کیانی ایران (مادها) و از سوی پدر از دیار زنج (سرزمین قبایل مادر سالاری سرمت یعنی مادر سالار) بوده که اسلاف صربوکرواتها بوه اند، از آنجاییکه در میان نیاکان زرتشت نام دوراسرو (صرب دوردست) دیده میشود، لذا می توان ادعا نمود که پدر وی در اصل از بوسنیها (یعنی صربهای کناری) بوده است. پس بی جهت نیست که اوستا پدر زرتشت را تحت اسامی سپیتمه (سفید رخسار)، هوم (دانای نیک) و جمشید (همزاد درخشان) زیبا و دارنده‌ی جشمان درخشان معرفی می نماید. گفتنی است منابع ارمنی پسر و خورشیدچهر (تیگران، آرش) را صراحتاً بور و درشت اندام و زیبا معرفی مینمایند. معهذا چنانکه گفته شد تنها چهره‌ی درشت و نورانی زرتشت نبوده که وی را مشهور جهانیان ساخته است، چه در پس پرده‌ی این چهره زیبا و درشت اندام نخستین تقسیم اراضی کننده‌ی جهان و بخشنده‌ی خراج و مالیات گزاف ملل تحت سلطه امپراطوری هخامنشی و ممانعت کننده‌ی تعدی کاهنان به حقوق مردم و تعالیم اخلاقی و فلسفی والای وی نهفته بوده است. در رابطه با ارتباط زرتشت با هند گفتنی است طبق خبر کتسیاس طبیب و مورخ دربار پادشاهان میانی هخامنشی در میان لشکریان امرایوس پادشاه سکائیان پارسی دریکی (زرتشت فرمانروای دریها/ تاجیکان) فیله‌ها و سواران هندی وجود داشته اند و این به وضوح حاکی از آن است که وی شمالغربی هندوستان را تحت نفوذ و سلطه‌ی خویش داشته است نامهای آمرایوس و آمرگوس (بی مرگ) که در تاریخ پرسیکای کتسیاس به جای زرتشت می باشند در نزد آذریها و گرجیان با لفظ مشابهه عمران و امیران (یعنی زرتشت شاهزاده) جایگزین شده اند. به هر حال حماسه آفرینی پادشاهان ماد در نبرد با امپراطوری قدرتمند و ترسناک آشور که ملل همجوار دور و نزدیک خود را به صلابه و بردگی میکشیده ، سرانجام نابودی ابدی آشور توسط آنها و متعاقب آن سیاست مسالمت آمیز کورش (پدر خوانده‌ی بردیه زرتشت) و در پی آنها سیاست عدالت اجتماعی گئوماته زرتشت- که هرودوت بدان سبب از محبوبیت بی نظیر وی در آسیا سخن گفته است- و انتساب وی هم به خاندان پادشاهی ماد و هم به پسرخواندگی و دامادی کورش هخامنشی شور و شعف فراوانی را در میان مردم دنیا برانگیخته بوده است که این وقایع به خصوص در تورات و اوستا و شاهنامه متجلی گشته است از آن جمله در تورات کتاب ناحوم نبی در باره‌ی ویرانی کامل شهر نینوا پایتخت آشور توسط جد مادری دوم گئوماته زرتشت یعنی کی آخسار (کیخسرو، هووخستره) شادی و مسرت خویش را چنین نشان می دهد: " خداوند در مورد تو امر فرموده است که بار دیگر ذریتی به نام تو نخواهد بود و از خانه‌ی تو بتهای تراشیده و اصنام ریخته شده را منقطع خواهیم نمود و قبر تو را خواهیم ساخت زیرا خوار شده ای. اینک بر کوهها پایهای مبشر که صلح و سلامت را ندا می کنند...." این وقایع در عهدی اتفاق افتاده که دوران شکوفایی کتابت خصوصاً کتابت تاریخ و اساطیر بوده است. حماسه آفرینی مادها و کورش هخامنشی و گئوماته زرتشت ایران

مادی و پارسی آن زمان را به عنوان بزرگترین قدرتمندترین امپراطوری دنیا در مرکز توجه جهانیان قرار داده بوده است. به همین سبب است که اساطیر ایرانی در هند اساس اساطیر حماسی هند و در آذربایجانهای شمال و جنوب ارس اساس اساطیر ده قورقود و کوراوغلو و در نزد ارمنه پایهٔ بیشتر حماسه های آنان و در یهود اساس بیشتر اساطیر توراتی گشته است. به بیان ساده ایرانیان اسطوره آفرینان جهانیان و سازندهٔ اساس ادیان بزرگ جهانی بوده اند. و نیز با توجه به نام نیک زرتشت در غالب ادیان بزرگ و کوچک دنیا باید اعلام کرد که دنیا فقط یک دین بزرگ مشترک دارد و آن همانا دین زرتشتی/ بودایی است که گفتیم پدید آورندهٔ آن تحت نامهای بودا، مهاویرا، زرتشت، ایوب، ملاکی، زکریا، عزرا، صالح و لقمان شهرهٔ جهانیان است. سر انجام در این جا همان طوریکه وعده داده شده بود مقالهٔ دلایل یکی بودن زرتشت و بودا را- که پیش از موضوع کشف حلقه واسط آنها یعنی مهاویرا تنظیم شده بود- ضمیمهٔ این مقاله می نماییم.

گئومه بودا همان گئوماته زرتشت بوده است:

چنان که دیدیم بنا به خبر یونانیان باستان از جمله هرودوت و پورفیریوس، گئوماته زرتشت در قرن ششم پیش از میلاد - که به قرن تشکیل ادیان باستانی معروف است - شهرهٔ آفاق بوده است. به ویژه مردم آسیا وی را بسیار دوست داشته و او را می پرستیده اند. بنابراین، در اینجا این سؤال منطقی پیش می آید که بپرسیم که مردمان سمت آسیای میانه و هندوستان و چین وی را تحت چه نام و نشانی می شناخته اند؛ خصوصاً با علم بر این که وی مدتی در آن سمت و سوی، در باختر (بلخ) سکونت داشته و در آنجا هم رهبر سیاسی و هم رهبر دینی بوده است. همانجا که بعداً مرکز اصلی بودائیگری شده بود و معبد معروف نوبهار بلخ در آن قرار گرفته بوده است؛ همان معبد بودایی- زرتشتی که نظامی در اسکندر نامهٔ خود در مورد آن چنین سروده است:

به بلخ آمد و آذر زردهشت به طوفان شمشیر چون آب کشت

بهاردل افروز در بلخ بود کز و تازه گل را دهن تلخ بود

پری پیکرانی در او چون بهار صمنخانه هایی چو خرم بهار

شواهد و دلایل لغوی و تاریخی روشنی معلوم می دارند که خود گئومه بودای تاریخی کسی جز گئوماته زرتشت نبوده است که بعداً آیینهایشان در شرق و غرب فلات ایران به صورت دو مکتب جداگانه ای درآمده و در هر دو حالت آن از فلات ایران به تبعید رفته و در شکل بودایی آن در شرق آسیا شکوفا شده است. در ای جا دلایل خود را در باب یکی بودن بودا و زرتشت به اختصار ارائه میدهیم: ۱- بودا به معنی منور و روشن است و اسم اصلی زرتشت یعنی سپیتاک نیز به معنی سفید و روشن

می باشد. افزون بر این لقب مهم ایشان یعنی گئومه (دانای "گاتها"، یعنی دانای سرودهای دینی) و گئوماته (دانای سرودهای دینی) یا همان پاتی زیت (نگهبان سرودهای دینی) هم یکسان است. می دانیم که گاتها (گاهاها) از سوی دیگر سرودهای دینی خود زرتشت به شمار می آیند. ۲- نام والدین بودا یعنی سود دهودانا (مخلوق دانا و پاک تن) و مهمامایا (دانای بزرگ) به وضوح با اسامی والدین زرتشت یعنی سپیتمه (دانای سفید رخسار) و آمیتی دا (ماندانا، دانای خانه) مطابقت دارد.

۳- هر دو در قرن ششم پیش از میلاد در سمت شمال هندوستان و شرق فلات ایران فعالیت روحانی- سیاسی داشته و معبودشان یعنی برهما (خالق دانا) و اهورمزدا (سرور دانا) اسامی یکسانی داشته اند. ۴- مطابق اخبار منابع بودایی و ایرانی شهر زادگاهی این هردو رهبردینی در محل تجمع جنگجویان قرار داشته که در نزدیکی آن کوه مرتفع و پربرفی (= هیمالیا، سهند) واقع شده بود. منظور از هیمالیا یعنی کوه پر برف در اینجا همان کوه سهند آذربایجان است. ۵- محل فعالیت سیاسی و فرهنگی گئومه بودا با قبیله سکیا و شهر کاپیلاویستو (خاک سرخ) پیوسته است؛ متقابلاً مطابق منابع کهن یونانی و ایرانی ناحیه ساتراپی گئوماته زرتشت، سرزمین سکاییان دریکی (سکاییان برگ هئومه، دریها) و شهر سوروگانه (شبورگان، یعنی جایگاه سرخ رنگ) در نزدیکی بلخ (سمت غرب آن) و خود بلخ (= محل تقسیم آبها) بوده است. افزون بر این می دانیم رودی به نام سرخاب در سمت شرق شهر بلخ جاری است. ۶- محل مدفن بودا یعنی کوسینا گارا (کوهستان مردم نیک بخت) به وضوح یادآور محل دخمه گئوماته زرتشت یعنی سیکایا اوآوتی (یعنی آبادی خوشبختی، روستای سکاوند شهرستان نهاوند باختران) در ناحیه کاسیان باستانی و مادهای سگارتی (سنگ کن) می باشد. قابل تذکر است که نام کاسیان (اسلاف لران) به صورت کوسیان نیز ذکر گردیده است: ترجمه نام کاسیان در نام لران بختیاری و نام شاهنامه ای ارمائیل (یعنی مردم آسوده) برجای مانده است. ۷- فرقه بودایی ماهایانای ژاپنی ها گئومه بودا را نظیر گئوماته زرتشت دارای افکار و آمال سوسیالیستی معرفی می نماید. افزون بر این که این هردو تعلیمات اخلاقی اساسی خود را بر روی سه اصل پندارنیک، گفتارنیک و کردارنیک بنیاد نهاده اند. علاوه براین که هردو مخالف ایجاد معابد خرافه پرستی و مردم فریبی بوده اند. گفتنی است که بودا برای طبقه برهمنان یک بیگانه محسوب می شد. معهذ گئوماته زرتشت تحت نام گئومه دیگری نزد برهمنان بومی شده است. چون گئومه نامی که به عنوان سراینده قسمتی از وداها معرفی شده باید همان گئوماته زرتشت باشد چه عنوان مناسب فرمانروایی خانوادگی وی یعنی راهوگنه (کشنده راهزن) و همچنین لقبش یعنی انگیراس (فرد باشکوه و تنومند) به وضوح یادآور لقب گئوماته زرتشت بلند قامت یعنی تنائوکسار (یعنی دارای تن بزرگ) است. سرودهای ودایی وی از جمله درباب آگنی (آذر، ایزد آتش) و برهما (اهورامزدا، در مقام ایزد دانایی و آتش) می باشد. تحت این نام و القاب وی در رزمنامه

بزرگ هندوان یعنی مهابه‌اراته نیز یاد شده است ناگفته نماند گئوتمه بودا در اساطیر به هیئت برهمنی جوان به نام مگه (مغ) پدیدار میشود که این به وضوح تعلق وی را به طبقه روحانیان ماد یعنی مغان آشکار میگرداند. ۸- سرانجام گفتنی است دوست و خویشاوند و نخستین خواری بودا یعنی آناندا (ناندا، دانا به طرق مختلف) و زنش یشوده‌ارا (دارنده پاکی) به ترتیب مطابق با همان مدیوماه (دانای شایسته) پسر عم و نخستین مرید زرتشت و هووی (نیک نژاد) زن زرتشت می باشند. در خبرمولوی که زاده بلخ بود زرتشت - بودا تحت عنوان صوفی فرزانه ای به نام ابراهیم ادهم (یعنی ابراهیم بور) ظاهر گردیده است. ابراهیم خلیل در معنی تخلیه کننده معابد خود همان زرتشت و ابراهیم پدر اسماعیل (فرائورت، سیاوش) همان کاووس (خشریتی) در واقع نام جد جد مادر زرتشت بوده است. ۹- نام پسر بودا یعنی راهوله (= روی هوره) با نام خورشیدچهر (تیگران، آرش) پسر زرتشت مترادف است.

زمان زرتشت در شاهنامه فردوسی و کتب پهلوی

زمان سنتی زرتشتی زرتشت بر اساس نامه های پهلوی از جمله دینکرد تقریباً به درستی تعیین شده است: به موجب ارداویراف نامه و زادسپرم سه صد سال پیش از اسکندر زرتشت به پیامبری برانگیخته شد. با این حساب بایستی سال ۶۱۰ پیش از میلاد را سال زایش وی محسوب کرد. به موجب بندهش ۲۵۸ سال پیش از برافتادن هخامنشیان (نوذریان) به وسیله مقدونیان، زرتشت به رسالت برخاست. همه این مدارک و روایات مورخان اسلامی از جمله اخبار عالم بزرگ علم تاریخ و تقویم یعنی ابوریحان بیرونی که بر اساس منابع پهلوی تدوین شده اند، حدود سال ۶۰۰ پیش از میلاد را نشان می دهند. در مجموع خاورشناسان و محققان اوستایی که در باره زمان زرتشت نظر داده اند، به طور کلی به دو دسته تقسیم میشوند. دسته اول پیرو این نظر هستند که عصر زرتشت در سده ششم پیش از میلاد بوده است. و چنانکه گذشت این تاریخ سنتی زرتشتیان از قدیم بوده است. اما همه کسانی که معتقد به چنین زمانی هستند اساس و منشأ کار و تحقیقشان تنها بر پایه ست و تاریخ آن نیست بلکه از برخی راههای دیگر نیز بدین نتیجه رسیده اند که یکی از آنها یکی شمردن کوی ویشتاب حامی زرتشت با ویشتاب پدر داریوش که ایالت بان پارت بود، می باشد. از طرفداران معروف این نظر هرتسفلد، هرتل، جکسون، وست، یوستی، نلدکه، و سید حسن تقی زاده می باشند. دسته دوم که از جمله آنها آرتور کریستن سن و ابراهیم پورداود و هاشم رضی می باشند بر اساس منابع دور دست یونانی که از دور دستی بر آتش داشته اند زمان زرتشت را از جایگاه تاریخی و سنتی خود خارج کرده و به سوی ماقبل تاریخ ایران برده اند و دلیلشان هم این است که اوستا پادشاهان ماد را نمی شناسد. در صورتی که فرمانروای بزرگ کیانی و قهرمان اوستا و شاهنامه یعنی کیخسرو به وضوح همان کی

آخسار خبر هرودوت یعنی همان هئوخشتره می باشد. مشکل آنها این بوده که نتوانسته اند یکی بودن سلالهٔ پادشاهان ماد را با کیانیان در یابند. نگارنده باید اقرار کند که در این راه حدود ۲۵ سال پیش توانست که مطابقت نام پادشاهان ماد یعنی دایائوکو، اویپته، خشتریتی، فرائورت، کیاخسار و آستیگ را با کیانیان اصلی یعنی کیقباد، اپیوه، کیکاوس، فرود/ سیاوش، کی خسرو و اژی دهاک اثبات نماید یک مورد کشف اتفاقی محل نگهداری اوستا یعنی روستای شیچیکان (چیکان حالیه در شهرستان مراغه) که جای نگهداری اوستای عهد ساسانی بوده و نیز کشف بقایای آتشکدهٔ آذرگشنسب در حوالی آن (که پورداود جایش دقیقاً در همانجاها حدس زده) سرنخ رشتهٔ سرخ تاریخ اساطیری ایران را بدست داده بود و در سالهای اخیر نیز در یافتم که فهرست نام پادشاهان ماد در تاریخ پرسیکای کتسیاس نیز تقریباً درست بوده و اساس همان معلوماتی است که تورات از پادشاهان بزرگ ماد آورده است. ولی مواردی از تاریخ اساطیری ایران که در شاهنامه و کتب پهلوی به یادگار مانده، نیاز به تفحص و دقت بیشتری دارند از آن جمله است موضوع یکی به شمار آوردن ویشتاسپ هخامنشی یا ویشتاسب کیانی: نگارنده نیز قبلاً ویشتاسب پدر داریوش و حاکم پارت را با ویشتاسب پادشاه ماد سفلی در خبر خارس میتیلنی یکی می انگاشت یعنی همان اشتباه به عمد یا به سهوی را که مغان درباری هخامنشیان در یکی به شمار آوردن این دو کرده اند. کتسیاس نام گئوماته زرتشت (بردییه) سپنداته (اسفندیار) آورده که در شاهنامه آن نامی بر داریوش پسر ویشتاسب است. هرتسفلد گمان می کند که کتسیاس اشتباه کرده و آن در واقع نام اصلی داریوش پسر ویشتاسب بوده که گئوماته (بردییه) را مقتول ساخته است. گرچه در اوستا و کتب پهلوی سپنداته (اسفندیار) به جای همان داریوش است ولی با بررسی دقیقتر معلوم می گردد، همان طوریکه کتسیاس می گوید سپنداته (مخلوق مقدس) در اصل لقبی بر خود گئوماته زرتشت بوده نه نامی بر قاتل وی. چنانکه گفته شد ویشتاسب (گشتاسب) پدر داریوش ساتراپ پارت (حراسان) بود و گئوماته زرتشت (ایرج، بردیه، زریر، زریادر) و برادرش ویشتاسب کیانی در همان زمان یعنی عهد جد مادریشان آستیگ آخرین پادشاه ماد (چنانکه خارس میتیلنی رئیس تشریفات دربار اسکندر در ایران آورده) به ترتیب فرمانروای شمال غرب ایران (آذربایجان، اران، ارمنستان) و ماد سفلی (ماد بزرگ) بوده اند. طبق گفتهٔ کتسیاس این دو که نامهای اصلی شان سپیتاک و مگابرن و پسران سپیتمه داماد و ولیعهد آستیگ می بودند، در عهد فرمانروایی کورش به حاکمیت ناحیهٔ دربیکان (ناحیهٔ دریهایی بلخ و تاجکستان) و گرگان منسوب گردیدند و این زمانی صورت گرفت که کورش بنا به مصالح سیاسی با مادر آنان آمی تیدا (ماندانا، لفظاً یعنی دانای خانه و آشیانه) ازدواج کرده بود، این ازدواج ظاهراً صورت تشریفاتی داشته است، چه همین ویشتاسب (مگابرن) را کتسیاس جای دیگر برادر کورش (در واقع برادر خواندهٔ بزرگتر وی) به شمار آورده است. اما از این

موضوع که بردیه (گئوماته زرتشت) پسر یا پسر دروغین (پسر خوانده) کورش به شمار رفته معلوم میشود که اینان بیشتر پسر خواندگان کورش محسوب می شدند تا برادران وی. جالب است که در شاهنامه و کتاب پهلوی بندهش اینان جایی تحت نام کتایون و برمایون برادران فریدون (کورش) و جای دیگر به همراه تور (در اینجا منظور کمبوجیه سوم)، تحت اسامی سلم (سرور بزرگ) و ایرج (نجیب یا سرور دانا) پسران وی به شمار آمده اند. نگارنده باید اعتراف کند وقتی به درستی آغاز به پی بردن به رموز تاریخ اساطیری شاهنامه نمود که جای شهر رغه زرتشتی (کزنا، بردع) را بر اساس تحقیقات ایرانشناسان در همان شهر مراغه و مجاورت جنوب شرقی آن پیدا کردم..... و متعاقب تاریخ آن متوجه یکی بودن کیانیان با پادشاهان گردیدم. از آنجا که سر نخ تاریخ اساطیری ایران پیدا شده بود به مصداق آن مثل شده بود معما چون حل شد آسان گردد. دیگر پیدا کردن جایگاه تاریخی زرتشت کاری لاینحل نبود و آن همانا معاصر بودن زرتشت با کورش هخامنشی می بود. در چند سال اخیر این سؤال برای نگارنده پیش آمد که چه رابطه ای بین کورش (فریدون) و زرتشت که در یک سرزمین زندگی کرده و همزمان یکی قدرت سیاسی و دیگری قدرت معنوی جامعه را رهبری می نموده اند وجود داشته است. در کنکاشهای انجام داده در این راه بدانجا رسیدم که زرتشت (دارنده تن زرین) همان گئوماته بردیه (بنا به دروغ داریوش، بردیه دروغین) است: بردیه (تنومند) از سویی نام (در واقع لقب) همین سپیتاک پسر خوانده کورش یعنی لقب همان گئوماته زرتشت بوده است. از سوی دیگر نام بردیه (تنائوکسار، یعنی بزرگ تن) مترادف می شده با نام آتوسا (توپل) دختر معروف کورش یا همان هووی اوستا (یعنی نیک نژاد) که زن گئوماته زرتشت بوده است. می دانیم که این شاهدخت بعد از قتل گئوماته زرتشت (بردیه) به زنی داریوش در آمد و از وی خشایارشا بزاد. به هر حال این دو موضوع در آن عهد بی شک این تصور را پیش می آورده که کورش فرزند پسر تنیی دارد که نامش بردیه و دارای بدنی تنومند و با موهای زرین است. و داریوش و همدستانش با دستاویز قرار دادن اینکه وی پسر حقیقی (تنی) کورش نمی باشد مردم دنیا را قرون و اعصار متمادی با نام بردیه دروغین فریفته اند. در حالیکه بردیه ای که پسر تنی کورش باشد به عرصه تاریخ نیامده است. نظریه هرتسفلد در باب این همانی بودن سپیتاک پسر سپیتمه با زرتشت سپیتمان کشف بزرگی است ولی او در تعیین سن و سال وی و نیز حمل نام سپنداته گئوماته بردیه بر داریوش دچار لغزش میشود. وی همچنین نتوانسته است در یابد که این سپیتاک (زریر) و برادرش مگابرن (= ثروتمند، ویشتاسب پیشدادی / کیانی) و پدرش سپیتمه (جمشید دارنده گله های خوب) همان زرتشت و برادرش ثری میثونت (دارای ثروت سه برابر) و پدرش پوروشسب (دارنده اسبان فراوان) میباشند. طبق گفته کتسیاس از آنجاییکه سپیتمه داماد ولیعهد آستیاگ بود کورش وی را به قتل رسانید. خبر کشته شدن سپیتمه به دست کورش در اوستا و کتب پهلوی به صورت

کشته شدن جمشید به دست سپیتوره (دارندهٔ برهٔ سفید) ذکر گردیده است. گفتنی است خود نام کورش (قوچ، ذوالقرنین) به وضوح یادآور نام سپیتوره (برهٔ سفید) می باشد. بنابراین در عهد زرتشت دو شاه محلی در ایران با نامهای ویشتاسب وجود داشته اند یکی حاکم پارت که پدر داریوش بوده و دیگری که پشتیبان و همکار وی بوده که همانا برادر بزرگش بوده که ابتدا حاکم ماد سفلی و بعد حاکم گرگان گردیده بود به طور ساده ایندو ویشتاسب در روایات قرون بعد یکی تصور گردیده و نام سپنداته (اسفندیار) به غلط جایگزین نام داریوش شده و زرتشت پیامبر دربار همین ساتراپ پارت یعنی ویشتاسب هخامنشی تصور گردیده است. ناگفته نماند که خارس میتیلنی رئیس تشریفات دربر اسکندر در ایران از داستان عاشقانهٔ بسیار معروفی در ایران سخن میراند که قهرمانان آن زریادر (زرتشت) و آتوسا (دختر کورش) بوده که ثروتمندان ایران کاخهای خود را به تصاویر آنان مزین می نموده اند. این اسطوره در شاهنامه به صورت داستان منیژه (زادهٔ خیال و دختر رؤیاهای) و بیژن (دور درخشنده، زرتشت) به یادگار مانده است؛ چه خارس میتیلنی نیز می گوید زریادر (زریر) آتوسا را در خواب دیده و در جستجوی وی در آمد. در خبر خارس میتیلنی نام کورش (پدر آتوسا) به صورت اومارتس (یعنی فرمانروان خوب قبیلهٔ سکایی "مردان مازندران" = تپوریان) آورده شده است. در واقع کتسیاس نیز می گوید که کورش از سوی آستیاگ به سفارت نزد کادوسیان (کاسپیان، یعنی سگپرستان) فرستاده شده بود. بنابراین همان طوریکه اوستا و کتب پهلوی و روایات عهد مسلمین می گویند زرتشت حدود سال ۶۰۰ پیش از میلاد در ناحیهٔ شهر رغهٔ آذربایجان زاده شده و مدتی تحت نام زریادر (زریر، یعنی زرین مو) در آذربایجان (سرزمین آتشکده ها)، اران (سرزمین آتش، یا منطقهٔ آرا یعنی زرتشت یا کورش) و ارمنستان (مردم پرستندهٔ عقاب) حکومت کرده و بعد در عهد کورش به حکومت دربیگان سمت بلخ برگماشته شده است. سپیتمه پدر زرتشت در شاهنامه بیشتر با نام جم و جمشید (موبد یا همزاد درخشان) معرفی شده که از دورهٔ کیاخسار (کیاخسار، هووخشتره) تا آغاز حکومت کورش به عنوان ولیعهد و داماد آستیاگ (اژی دهاک) در شمال غرب ایران حکومت کرده است. شاهنامه جای دیگر نام این فرمانروای اوستایی را هوم عابد آورده است. کار تاریخی مهمی که به وی منسوب است همانا دستگیری افراسیاب (مادیای اسکیتی، قاتل فرائورت/ سیاوش) در سواحل شرفی دریاچهٔ اورمیه، به نزدیکی آتشکدهٔ آذر گشنسب شهر رغهٔ زرتشتی (مراغه) است که در شاهنامه و اوستا انعکاس یافته است. لابد همین امر باعث تقرب وی به مقام ساتراپی نواحی شمال غربی فلات ایران و دامادی آستیاگ پسر کیاخسار گردیده است. فردوسی مکان دستگیری افراسیاب توسط هوم عابد را در قصر زیر زمینی وی (معبد مهری قصبهٔ ورجوی مراغه) یا غار آهکی معروف کبوتر مراغه (هنگ کهول) ذکر می نماید: وزان پس چنان بد که افراسیاب همی گشت هرجای بی خورد و خواب نه ایمن به جان و ونه تن سودمند همیشه هراسان ز

بیم گزند همی از جهان جایگاهی به جست که باشد به جان ایمن و تندرست به نزدیک بردع یکی غار دید سر کوه غار از جهان نا پدید ندید از برش جای پرواز باز نه زیرش پی شیر و جای گراز زهر شهر دور و به نزدیک آب که خوانی همی هنگ افراسیاب میدانیم برزه (بردع)، کزنا، گنجک و هروم نامهای دیگر همان شهر رغه زرتشتی بوده اند که سپیتمه (جمشید، هوم) و پسرش زرتشت در آنجا حکومت نموده اند و زرتشت در مجاورت این شهر در قصبه واقع در پیچ رود درجا (رود خانه مغانجیق) شاخه رود دائیتی (موردی چای) که با روستای مغانجیق (جایگاه مغان) در ۲۱ کیلومتری جنوب شرقی مراغه مطابقت می نماید، از مادر زاده زاده شده است. بنا براین معنی لفظی نام این خاندان یعنی پیشدادیان که به معنی نخستین قانونگذاران و نخستین مخلوقات بوده و در اساس خود بر گرفته از فرهنگ اسکیتان، باعث اشتباه در تقدم تاریخ پیشدادیان (خانواده سپیتمه جمشید) بر کل کیانیان (پادشاهان ماد) گردیده است. در صورتیکه پیشدادیان از لحاظ زمانی معاصر کیانیان و زمانی بعد از ایشان به عنوان شاهک یا ساتراپ در آذربایجان و اران و ارمنستان و گرگان و بلخ حکومت نموده اند تا اینکه گئوماته زرتشت به عنوان نایب السلطنه کمبوجیه چهار سال بر کل متصرفات آسیایی هخامنشیان حکومت نمود. اعضاء اصلی پیشدادیان اساطیری ایران عبارت از جمشید (موبد درخشان)، ویکرت (دارای مزارع وسیع)، هوشنگ (هوشیار)، تهمورث (تخمورپه، یعنی پهلوان ببر و پلنگ مانند) که از نظر تاریخی به ترتیب مطابق با همان سپیتمه (بزرگ سفید و درخشان)، ویشتاسب (مگابرن برادر بزرگ سپیتاک زرتشت)، گئوماته زرتشت (سرود دان زرین پیکر) و پسر کوچک زرتشت یعنی خورشید چهر (تیگران، منوچهر، آرش کمانگیر) بوده اند. در باب نام آخری یعنی خورشید چهر که در کتب پهلوی سرور جنگجویان آمده، گفتنی است کلمه ایرانی تیگر از سویی به معنی ببر و پلنگ (چنانکه در زبانهای اروپایی به جای مانده) و از سوی دیگر به معنی پیکان و تیر بوده است. لقب این فرد در اوستا به صورت بستور (زره بسته، مسلح) آمده است، همانکه در نسخ شاهنامه به اشتباه به صورت نستور آورده شده است. خود نام آرش که در اوستا به صورت ارخش آمده باید به معنی پادشاه سرزمین عقاب (= ارمنستان) باشد چه گزنفون و موسی خورنی به صراحت وی را پادشاه ارمنستان در عهد کورش و داریوش آورده اند و داریوش بر خلاف نام دیگر رهبران شورشهای اوایل حکومتش به عمد نام این برادرزن جنگجوی خویش را در شمار حریفان خود در کتیبه بیستون ذکر نمی نماید و تنها از شورشهای بزرگ ارمنیان و قلعه تیگران ایشان خبر می دهد. پس بی جهت نیست جشن تیرگان آرش کمانگیر جشن مشترک ایرانیان و ارامنه بوده وهست و آن در واقع نشانگر صلح بین داریوش و تیگران بوده است. بهر حال چنانکه گفته شد یکی گرفته شدن ویشتاسب پیشدادی (مگابرن برادر بزرگ زریادر زرتشت) که در حکومت برادرش بردیه (سپیتاک زرتشت، گئوماته) سهیم بوده، با ویشتاسب هخامنشی (نوذری) پدر

داریوش باعث اغتشاش در تاریخ ایران باستان و روایات ملی شاهنامه، همچنین موجب دشواری در تأیین زمان و مکان زرتشت گردیده است. در واقع ویشتاب هخامنشی پدر داریوش نه چنانکه منابع زرتشتی می گویند پادشاه حامی زرتشت، بلکه ساتراپ تحت فرمان وی در هنگام چهار سال نیابت سلطنت کمبوجیه در هنگام سفر جنگی وی به مصر بوده است. در مورد نامها و القاب پدر زرتشت یعنی پوروشسپ (دارنده اسبان فراوان) یا همان سپیتمه داماد و ولیعهد آستیاگ گفتنی است جمشید دارنده رمه خوب و پوروشسپ (دارنده اسبان فراوان) در واقع القابی هستند که بعداً به سپیتمه داده شده اند. چه کلمه جم در زبانهای سامی مترادف مغ به معنی انجمنی بوده است. پس جمشید (هوم عابد) نامش به معنای شاه مغها و مغ درخشان بوده، چه کلمه عجم یعنی مغ (ایرانی) از همین نام عربی الجَم پدید آمده است. می دانیم در شاهنامه ضحاک (اژی دهاک) به جای آستیاگ و فریدون (جهانگشا) به جای همان کورش سوم و جمشید به جای همان سپیتمه داماد آستیاگ و پدر زرتشت می باشند. پس بی جهت نیست در شاهنامه و کتب پهلوی و اوستا اسطوره آنها در رابطه باهم ذکر گردیده است. دیگر اعضاء پیشدادیان اوستا یعنی گیومرث (انسان فانی) یا گرشاه (شاه کوهستان)، مشیه و مشیانه (مرد و زن میرا)، سیامک (سیاه موی) یا سامک (کناری) و فرواک (واعظ) به وضوح نشانگر جم (یمه) و قبیله اجدادی وی یعنی سرمتهای آنتا (سیاه مویان کناری یا مردم مادر سالار کناری، اسلاف بوسنیها) می باشند. می دانیم خود نام بوسنا مترادف با کلمه آنتای اوستایی به معنی کناری است. نا گفته نماند زبان دوم سرمتهها بنا به تاریخ هرودوت ایرانی واسکیتی بوده است. گفتنی است جم (یمه، به لغت اوستایی یعنی همزاد) همچنین نام یکی از خدایان بزرگ آریاییها بوده که ایزد جهان تاریک زیرین و آسمان شب به شمار می رفته است. از آنجاییکه نام این خدا نزد کاسیان به صورت ایمیریا (سرور دانا، یا دانای مرگ ومیر) آمده که ایزد محافظ خاندان شاهی به شمار می رفته است. لذا اصل وی را می توان با وارونه و اهورامزدا و برهما یعنی ایزدان قانون و دانایی مطابقت داد. چنانکه ضحاک به عنوان خدا همان آشورمردوک خدای قبیله ای آشوریان و بابلیان است که نامش به معنی ایزد مارشکل شاد و خندان (ضحاک ماردوش) می باشد. با توجه به شباهت ظاهری آشور (اسرمزش) با اهورا مزدا (اسورا مزدا) به نظر میرسد منشأ نام اهریمن ایرانیان نیز نام همین خدای آشوری و بابلی بوده است. در مورد جشن تیرگان که از آن در رابطه با تیگران (آرش کمانگیر) یا همان خورشید چهار ذکری رفت گفتنی است آن در آثارالباقیه ابوریحان بیرونی از سوی دیگر با بیژن (دور درخشنده) بسر گودرز (سرود دان) که همان زرتشت پسر سپیتمه می باشد مربوط گردیده است و طبق آن بیژن (زرتشت) کیخسرو را در چشمه ای غسل تعمید می دهد گرچه در واقع زرتشت در هنگام مرگ کیاخسار (کیخسرو، نیای مادری دوش) نوزادی بیش نبوده با این همه موضوع غسل تعمید دادن زرتشت جالب است چه طبق اساطیر

زرتشتی نیز وی با نوعی غسل تعمید اسفندیار را رویین تن می کند . بنا براین یحیی (جاودانه) که به عیسی مسیح غسل تعمید می دهد و پدرش زکریا (سرود دان) در انجیلها به جای زرتشت (از جاودانیهای زرتشتیان) و پدرش سپیتمه گودرز(سرورنورانی سرود دان) می باشند. لابد موضوع اسطوره غسل تعمید دادن زرتشت (بیژن) با گسترش آیین ایرانی مهر پرستی مغتسله که سنت هایش به مسیحیت به ارث رسیده ، رونق گرفته بوده است.

زمان زردشت

اگر گاهه را از زرتشت معاصر ویشتاسپ شاه بدانیم زمان نزول آن سخنان را باید بین سنه ۶۳۰ قبل از میلاد - یعنی سی سال بعد از زمان تولد زرتشت و چند سال قبل از سنه ۵۸۳ ق م که زمان شهادت زردشت باشد - دانست، چه بر حسب روایات پهلوی زرتشت در سی سالگی مبعوث شده است.

بعضی زرتشت را از مردم آذربایجان می دانند، بعضی او را از اهل ”ری“ شمارند و امروز گروهی از خاورشناسان می خواهند او را از مشرق ایران بشمارند، زیرا در اوستا نامهای بسیار از مشرق و سیستان دیده می شود - همچنین قرابت بسیار نزدیکی که میان زبان اوستا و زبان ویدادی برهمنان یعنی سنسکریت موجود است مشرقی بودن او را تأیید می کند، چه به تجربه رسیده است که بین آداب و عادات و زبان هندیان امروز (آن طبقه که به فارسی گفتگو می کنند) و بین آداب و لهجه و لغات خراسان قرابت بسیار نزدیکی است و از عراق و زبان عراق و شمال و فارس به غایت دور افتاده اند. و شاید این روش روشی دیرین باشد و قرابت اوستائی و سنسکریت هم از این مقوله باشد - خاصه که بین زبان اوستا با زبان فارسی باستانی که ظاهراً زبان رسمی معاصر زرتشت باشد تفاوت زیادتر است تا میان اوستا و ویدا - و از این رو بلکه بتوان گفت زبان اوستائی زبان مشرق ایران یا یکی از شاخه های زبان شرقی بوده است.

مگر آنکه زردشت را بر حسب عقیده ”خسانتوس“ Xantvo و افلاطون بسیار قدیم بدانیم و به زردشت قائل شویم یعنی زردشت قدیم که به قول شاهنامه زردشت معروف نهم فرزند او بوده است. دوم زردشت معروف و سموم آذرباد مادر سپندان معاصر ساسانیان...

مرغ باغ ملکوتیم نیم از عالم خاک***چند روزی قفسی ساخته اند از بدنم

روزها فکر من آن است همه شب سخنم که چرا غافل از احوال دل خویشتم

ز کجا آمده ام آمدنم بهر چه بود به کجا می روم آخر نمایی وطنم

آیین گنوماته زرتشت (گوتمه بودا) در سمت یونان و آسیای صغیر به صورت آیین گنوسی هرمسیه رواج یافته بوده است که با توجه به عدم شناخت درست زرتشت/ بودای تاریخی یعنی سپیتاک بردیه، جای تعجب نیست که تا به حال بدین اساس آیین هرمسی پی برده نشده است. دکتر محمد جواد مشکور در کتاب خلاصهٔ ادیان در تاریخ دینهای بزرگ بدون اطلاع از این امر در باب تعریف مذاهب گنوسی و عرفانی ثنوی می آورد: " این مذاهب را که مقارن ظهور عیسی مسیح (در اصل یهودای جلیلی فرزند زیپورایی) پیدا شدند گنوسی یا عرفانی گویند و آن مأخوذ از کلمهٔ گنوسیس یونانی است که به معنی عرفان و معرفت و دانش است. دوران شکوفایی این مذاهب از قرن اول تا سدهٔ سوم میلادی است، که علمای کلامی از آن طایفه در فلسطین، سوریه، بین النهرین و مصر پیدا شدند. پیروان این مذاهب را به زبان یونانی گنوستیک گویند که به معنی ارباب معرفت می باشد.... گنوسی ها می گویند عیسی (منجی)، شیطان را از این جهان رانده، و در دایرهٔ آتش سیاه به زنجیر کشیده است. ولی شیطان (اثری دهاک) فرزندی از زنی ناپاک به وجود خواهد آورد که دشمن عیسی (سوشیانت، مهدی) است و آنتی کریست (دجال) نام دارد. وی نژاد بشر را یکسره به ژرفای سقوط رهبری خواهد کرد. ولی سر انجام عیسی بر دجال پیروز خواهد شد. گنوسی ها به دو اصل خیر و شر قائلند و می گویند این دو اصل با یکدیگر آمیخته اند و بر اثر این آمیزش است که انسان به این جهان افتاده است، و از اصل خود که خیر محض باشد دور مانده است، و چون از اصل علوی و آسمانی خود نا آگاه است به همین جهت حیران و سرگردان است، و تنها در سایهٔ آن گنوسیس (نیروانا، قر) یا معرفت شهودی و باطنی و کشف و الهام است که از اصل شریف خود آگاه میشود و غربت خود را حس می کند، و روزگار وصل خویش را باز می جوید. این اصل عرفانی به اسلام راه یافته و از اصول تصوف آن گردیده است، چنانکه مولانا گوید: بشنو این نی چون حکایت می کند وز جدایی ها حکایت می کند هر کسی کو دور ماند از اصل خویش باز جوید روزگار وصل خویش عربها فرقه های گنوستیک مشرق زمین را که افکارشان در جاهلیت و پیش از اسلام در عربستان رواج داشته «حنفا» یا «صابئین» (مندائیان) خوانده اند. " چنانکه آشکار است جهان بینی کهن زرتشتی اساس اعتقاد آیینهای گنوسی را تشکیل می داده است. دکتر محمد جواد مشکور در توضیح خود هرمسیه این مکتب را با نام هرمس یعنی ایزدی یونانی که پیک ایزدان یونانی به شمار رفته ربط داده است. این ایزد اساساً همان میثره (میث- هره) یعنی ایزد نگهبان عهد و پیمان است که در همان قرون آغاز میلادی و کمی پیش از آن برایش تحت همین نام میثره (مهر، خدای خورشید) دین و آیین گسترده ای در متصرفات امپراتوری روم و ماوراء آن پدید آمده بود و چنانکه اغلب محققان معتقدند این مکتب تأثیر قاطعی بر اصول و اعتقادات

مسیحیت تهاده است. دکتر معین هم در فرهنگ فارسی خود از دو هرمس (پیک ایزدی، نیروسنگ اوستا) سخن می راند که یکی در اصل همان میثره (هرمس خدای عهد و پیمان) و دیگری همان گئوماته زرتشت است که دارای عناوینی نظیر بودا (منور شده به نیروی دانش ایزدی یا نیروانا)، پاتی زیت (نگهبان سرودهای دینی)، گئوماته یا گئومه (هردو به معنی دانای سرودهای دینی)، هامان (نیک اندیش)، هوشنگ (هوشیار) و پیشداد (نخستین قانونگزار) بوده است. لابد همین یکی هرمس (نگهبان عهد و پیمان) است که منابع یونانی و اسلامی به ترتیب او را تحت نامهای زابراتاس (درشت اندام= لقمان) و هرمس (نگهبان عهد و پیمان) معلم فیثاغورث دانسته و زمان وی را بعد از عهد طوفان خضر (ادریس، خیستروس، کیخسرو، کیاخسارو، هووخشتره یعنی منهدم کننده امپراتوری آشور) یا طوفان نوح (کوروش سوم، فریدون، منهدم کننده امپراتوری بابل) دانسته اند. بنابراین منابع یونانی نام مادر هرمس خدا یعنی مایا (مادر دانا) آگاهانه از نامهای مادر گئوماته زرتشت / گئومه بودا یعنی مایا (دانای ازلی)، ماندانا (دانای خانه) و آمیتی دا (دانای آشیانه) گرفته اند. محمد جواد مشکور می آورد: "اسکات آخرین محقق در حکمت هرمسی می نویسد: اگر بخواهیم تعلیم هرمسی را در یک جمله خلاصه کنیم، من برای ادای موضوع بهتر از این خمله تصور نمی کنم: «درود بر پاکدلان (اشون های زرتشتیان) که به لقای الهی فر (نیروانا) نایل خواهند شد.» هرمسی ها از نظر تطور مذاهب سری قدیمتر از قرن سوم میلادی می باشند. اما به قول پروفیسور پتری آنان نخبه به هم آمیخته ای از مذاهب افلاطونی و مذاهب شرقی هستند. ایشان به یک خدای متعال و به چند خدای فرعی و ملائکه قائل بوده اند. برای توجیه یک جهان ناقص متغیر به یک خدای ثانوی و واسطه معتقد شدند. این خدای ثانوی را خدای آفریدگار کل خلق کرد و او را مانند پسرش دوست می داشت. چون متناهی نمی توانست نامتناهی را درک کند، این است که که بشر را به پرستش پسر خدا دعوت کردند. خدای مولود اول آگاذ- دیمون (به ایرانی به معنی خدا- مخلوق نخستین، به یونانی به معنی روح القدوس) نامیده شد، که بعداً با لوگوس (کلمه) یکی شمرده شد. خدای کل، جهان را به واسطه لوگوس آفرید نه با ید قدرت. پیام آور خدای بزرگ، هرمس (نیروسنگ، پیامبر) است که سر خدا را به ما می آموزد. هرمسیان تحقیر جسم را که منشأ فساد محسوب میشود و ریاضت کشیدن را مستحب می دانند. در اسلام هرمس نبی را همان ادریس (نکونام=هئوسروه، کیاخسارو، نیای مادری دوم زرتشت) می دانند. شهرستانی گوید: او نخستین کسی است که نامهای برجها و ستارگان و خانه های ایشان را وضع کرد، و سعد و نحس آنها را تشخیص داد، و گوید که عاذیمون (آگاذ دیمون) و هرمس (نیروسنگ، در اصل زرتشت)، شیث (اپیوه نیای دوم کیاخسارو) و ادریس (کیاخسارو) علیهما السلام اند. فلاسفه از عاذیمون (منظور زریادرزرتشت) نقل کرده اند که گفته است مبادی نخستین پنج است، از این قرار: خدای متعال،

عقل، نفس یا جان، مکان و خلاً." در باب اطلاق لقب هرمس (به عربی شیر درنده) به زرتشت سوای منابع گنوسی اشاراتی هم در شاهنامه و منابع بودایی می توان یافت چه در شاهنامه به صراحت پرچم خانواده پدری زرتشت که تحت نام گودرز کشاورزان (سرود دانان فصیح) آمده ، درفش شیر پیکر یاد شده است: آن جا که فردوسی از زبان هجیر (هوشیار) پسر گودرز (سپیتمه جمشید) در پاسخ به پرسش سهراب می آورد: دگر گفت کان سرخ پرده سرای یکی لشکری گشن پیشش به پای یکی شیر پیکر درفشی به زر درفشان یکی در میانش گهر، چنین گفت آن فرّ آزادگان جهانگیر گودرز کشاورزان چنانکه اشاره شد نام زرتشت هندوان یعنی بودا نیز با شیر درنده پیوسته است گرچه در این مورد شاید علت بومی بودن و کثرت شیرها در هند باعث استعمال این صفت به بودا شده باشد به هر حال بودا اغلب برتختی به شکل شیر می نشیند. افزون براین شیر علامت مشخصه مادر اسطوره ایش تارا (ستاره) می باشد. تارا/ استر (ستاره) طبق تورات در واقع لقب هدسا (آتوسا) دختر کورش سوم و همسر گئوماته زرتشت (هامان) بوده است که بعد از ترور گئوماته زرتشت (هامان) همسر داریوش یعنی قاتل همسر سابقش گردید و از وی خشایارشا را به دنیا آورد. جالب است اساطیر بودایی هندی نامهای پدر و پدر خوانده بودا/ زرتشت را سومه (هوم عابد شاهنامه، سپیتمه جمشید، گودرز) و برهما (خالق دانا) معرفی نموده اند که معلومات قابل توجهی هستند. در تورات موضوع جشن مگوفونی (مغ کشان) داریوش که به مناسبت قتل گئوماته زرتشت و همراهانش انجام می شده، تحت نام عید پوریم (عید قرعه کشی) ذکر شده، که باید در اصل مأخوذ از همان اسطوره قرعه کشی بر سر تخت گئوماته زرتشت (بردیه) بوده باشد که گویا بین داریوش و شش تن همراهان پارسی وی در قتل گئوماته زرتشت (بردیه) صورت گرفته است

من ملک بودم فردوس برین جایم بود *** آدم آورد در این دیر خراب آبادم

زرتشت و داریوش در اسطوره قرآنی اصحاب کهف

نگارنده قبلاً ضمن مقالاتی تلاشهایی در انطباق نام داریوش با دقیانوس انجام داده بود که اخیراً به نارسایی آن پی برده و بدین وسیله به اصلاح آن می پردازم: اصحاب رقیم (یاران کتیبه) و اصحاب کهف (یاران غار) در قرآن بی تردید اشاره به همان تصاویر کتیبه معروف بیستون داریوش و تصاویر ملل حمل کننده داریوش و تاج و تخت وی در بالای دخمه وی در نقش رستم و هفت تن جاودانیهای معروف ایرانیان باستان می باشند. این مطلبی بود که قبلاً هم کما بیش برایم محرز شده بود. اما در چگونگی ارتباط نام دقیانوس با داریوش راه خطا پیموده بودم چه نام به اشتباه نام دقیانوس را صورت تحریف شده ای از شکل بابلی نام داریوش یعنی داریووش به شمار آورده بودم. در حالیکه نام دقیانوس علی القاعده در زبانهای کهن

ایرانی به معنی کشنده فرد جاودانه یعنی گئوماته زرتشت یعنی بردیه پسر خوانده و داماد کورش بوده است که می دانیم در اساطیر زرتشتی به همراه کرساسپ (رستم، آترادات) و کیاخسارو (کیخسرو، خضر) و پشوتن (کورش، بهرام ورجاوند) معروفترین هفت تن جاودانیهای ایرانیان باستان می باشند که در قرآن تحت نام اصحاب کهف معرفی شده اند. بر خلاف وی قاتل او یعنی داریوش که در اوستا تحت نام جاماسپ (آزارنده و کشنده گروه مغان) یا همان دقیانوس روایات مسیحی و اسلامی به معنی لفظی کشنده فرد جاودانی (زرتشت) در شمار جاودانیهای زرتشتی قرار نگرفته است. در کتب پهلوی و اوستا تنها به مقام دامادی وی بر گئوماته زرتشت (بردیه) اشاره شده است که اساساً هم از نظر تاریخی درست است چه داریوش با پارمیس (پوروچیستا، یعنی پردهانش) دختر کوچک گئوماته زرتشت ازدواج نموده بود و به نظر می رسد این ازدواج بعد از قتل گئوماته زرتشت توسط وی و شش تن سران پارسی همدستش، برای جلب توجه طرفداران بی شمار گئوماته زرتشت صورت گرفته است. نام داریوش (داریه- وهو- اوش) را می توان در اصل به معنی دارنده هوش خوب معنی نمود چه وی در کتب پهلوی و شاهنامه تحت لقب جاماسپ حکیم اپرذات (دانای کشنده گروه مؤبدان از خاندان فرمانروایان نوذری) و عامل قتل سپتداته (گئوماته زرتشت) بدین صفت متصف شده و دقتی در شاهنامه در باب این صفت او چنین سروده است: بخواند آن زمان شاه، جاماسب را کجا رهنمون بود گشتاسپ را سر موبدان بود و شاه ردان چراغ بزرگان و اسپهبدان چنان پاک تن بود و پاکیزه جان که بودی بر او آشکارا نهان ستاره شناسی گرانمایه بود ابا او به دانش که را پایه بود بپرسد از او شاه و گفتا خدای ترا دین به داد و پاکیزه رأی چو تو نیست اندر جهان هیچ کس جهاندار دانش ترا داد و بس مطلب مهم دیگری که در این رابطه برایم نا مکشوف مانده بود نام معروفترین فرد اصحاب کهف یعنی یملیخا بود که قبلاً مورد توجه این جانب و دیگران قرار نگرفته است چه این نام باید مربوط به گئوماته زرتشت یعنی جاودانی معروف زرتشتیان باشد. چون برای نگارنده ثابت شده است که کلمه یم (علی القاعده جم) با کلمه جَم (الجَم، عجم) در عربی یعنی انجمنی= مغ مربوط است و جزء لیخا در این نام را به دو صورت می توان معنی نمود یکی به معنی درخت تاک (لیخ) و دیگری به معنی لوک (یعنی درشت اندام) که هر دو مورد درباب گئوماته زرتشت صدق می کنند: می دانیم یکی از القاب زرتشت که در شمار جاودانیهای کتب پهلوی ذکر شده ون جوت بیش یعنی درخت رنجزدای است. این نام باید از آنجا حادث شده باشد که مقرر فرمانروایی اولیه زرتشت و پدرش سپیتمه جمشید منطقه انگورخیز (هوم خیز) مراغه یا همان رغه زرتشتی در جنوب شرقی دریاچه اورمیه بوده است. معهذنا نظر دوم بیشتر مقبول نظر و مستدل می نماید یعنی جزء لیخا را در نام یملیخا صورتی از کلمه افغانی لوک یعنی درشت اندام برابر بگیریم، چه این جزء در یکی از نامهای اسلامی معروف گئوماته زرتشت یعنی لقمان (در اصل لوکمان) به

معنی دانای درشت اندام نیز دیده میشود. عدد هفت تعداد یاران اصحاب کهف را سوای تعداد جاودانیهای معروف زرتشتی می توان در تعداد قاتلان گئوماته زرتشت یعنی داریوش و شش تن سران پارسی همدست وی دید که گئوماته زرتشت و همراهانش را در ۲۸ ماه دسامبر سال ۵۲۲ پیش از میلاد در سیکایا آواوتی (آبادی سکاوند شهرستان نهاوند) که دخمه مصور گئوماته زرتشت بلند قامت در آن قرار گرفته ترور نموده و بنا به روایت معروف ماگوفونی یعنی مغ کشی به راه انداخته اند که در صورت اخیر نام یملیخا (گئوماته زرتشت) نباید در این فهرست قرار می گرفت. اما به هر حال تصویر یملیخا (گئوماته زرتشت) در شمار ۱۰ تن اسیر اصحاب رقیم (یاران کتیبه بیستون) قرار گرفته و برای اینکه قامت بلند وی و آوازه نیکوی او جلب توجه ناظران را جلب نکرده باشد نقش وی را به حالت به پشت دراز کشیده در زیر پای داریوش، پادشاه ظالم و مستبد هخامنشی رسم نموده اند. می دانیم در اساطیر مربوط به اصحاب کهف و رقیم از سگ اساطیری آنان سخن به میان آمده است که بی تردید اشاره به نام سکونخا یعنی فرمانروای سکائیان اروپایی شمال شرق بالکان است و ما می دانیم که از قدیم الایام نام سکا (در اصل به معنی ملت پرستنده جام طلایی خورشید) با کلمه سگ مشتبه می شده است. خلاصه اسطوره اصحاب کهف که مهر عیسوی و اسلامی خورده است بنا به تحقیق سید ابوالفضل طباطبایی از این قرار است: "پادشاه آن زمان دقیانوس نام داشت و شنیده بود که در شهرافسوس آسیای صغیر عده ای از پیروان مسیح وجود دارند لذا سفری بدانجا نمود و امر کرد مؤمنین به مسیح نزد او جمع شدند. سپس آنها را در قبول بت پرستی یا کشته شدن مخیر ساخت. بعضی از آنها فرار را بر اختیار بت پرستی ترجیح دادند و بعضی دیگر از قبول این کیش سرباز زده و کشته شدند و بدن آنها را به دستور امپراطور در دروازه های شهر آویخته شد. جمعی هم به ناچار قبول بت پرستی کردند. هفت نفر از اشراف زادگان که در خدمت دربار بودند. از این رفتار بسیار متأثر گردیدند و چون محرمانه از دیانت مسیح پیروی میکردند. یکی از آنها به نام یملیخا به رفقای خود پیشنهاد نمود، محرمانه شهر را ترک گویند و فرار اختیار کنند. اینان در راه خانه های خود در کوهستان گرفتار رعد و برق شدند و به غار رقیم پناه بردند و سنگ بزرگی از بالای کوه پایین افتاده و دهانه غار را بر روی آنها بست و چون خود را در آن حال دیدند هر یک از کارهای نیکویی خود برای دیگران نقل کرده و نجات خود را از خدا خواستند. ناگهان کوه در هم ریخت و نجات یافتند. دقیانوس از عقیده جوانان به دیانت مسیح (در اصل زرتشت) مطلع شد و آنها را احضار نمود و برای ترک این عقیده و اختیار بت پرستی و شرکت در جشنهای مذهبی و انجام آئین قربانی مهلت داد. چون جوانان از رفتار پادشاه در آن شهر سخت متأثر بودند و حاضر نمی شدند از ایمان به خدا و مسیح دست بردارند. یملیخا برای توشه راه مقداری خرما خرید و جوانها شبانه از شهر فرار کردند و پس از پیمودن سه میل راه اسبهای خود را رها نموده هفت

فرسخ نیز پیاده راه رفتند و رنج بسیاری دیدند. در میان راه به چوپانی به نام کشطوس (توس دلیر از جاودانیهای معروف زرتشتی، کورش دوم) برخوردند و از او آب و شیر خواستند چوپان که آنها را در حال اضطراب دید و دانست از مردم معمولی نیستند چگونگی حالشان را پرسید. چون جوانان بنابر دستور دینی نمی خواستند دروغ بگویند، شرح ماجرا را برایش تعریف کردند چوپان نیز با حالت تأثر به آئین مسیح گروید و گوسفندان خود را ترک نموده به سگ خود که قطمیر (نازک پوست) خوانده میشد به آنها پیوست. جوانها از بیم آن که سگ صدا کند سگ را با سنگ می راندند ولی سگ همچنان در جای خود می ایستاد و از آنها جدا نمی شد. به این ترتیب همگی از کوهی موسوم به آنشیلوس (بشارت) یا ناجلوس بالا رفته به غاری که در آن جا بود پناه بردند. غار را چون جای امنی دیدند برای سکونت خود اختیار کردند و یملیخا را برای تهیه خوار و بار و کسب اطلاع از رفتار دقیانوس مأمور شهر نمودند. یملیخا با لباس مندرس به شهر رفت و دانست که دقیانوس از جشنهای مذهبی فراغت یافته بود، به شهر افسوس مراجعت نمود و سراغ جوانان را گرفته است و چون از فرار آنها مطلع گردید بسیار بر آشفته و کسان و پدران جوانها را احضار نموده از آنها بازخواست کرده است. یملیخا با شتاب مقداری آذوقه تهیه کرده و به غار بر می گردد و ماجرا را برای رفقای خود تعریف می کند. در شهر کسان جوانها پادشاه را به محل اقامت آنها راهنمایی می نمایند و دقیانوس با سپاه خود به کوه آنشیلوس رفته چون داخل غار میشود جوانها را در خواب می بیند و می گوید هر گز مجازات من در باره آنها به چنین سختی که خودشان در باره خویش روا داشته اند، نبود. آن گاه دستور می دهد دهانه غار را با سنگ و گچ ببندند. به همراهان خود میگوید آنها را به همین حال بگذارید تا از گرسنگی و تشنگی بمیرند و غاری که برای سکونت خود انتخاب کرده اند، گورستان آنها باشد. خوب است به آنها بگوئید از خدای آسمانی بخواهند باز از این تنگنای نجاتشان بدهد. امپراطور گمان میکرد آنها بیدارند و این کار به چشم خود می بینند. در صورتیکه آنان در خواب عمیق فرو رفته بودند و سگ آنها در دهانه غار با دستهای گشوده روی زمین نشسته، از آنها پاسبانی می کرد..... قیام اصحاب کهف پس از سیصد و هفتاد سال فرا رسید. روزی مرد جوانی که زمینهای اطراف غار متعلق به او بود در صدد بر آمد برای گوسفندان خود آغلی بسازد. برای این کار از سنگهای دهانه غار استفاده می نماید. همینطور که عمله ها به کار سنگ برداری مشغول بودند، ناگهان دهانه غار باز میشود، در این اثنا جوانان کهف از خواب بر می خیزند و با قیافه های خندان با یکدیگر صحبت می کنند. آنها گمان می کردند فقط یک شب خوابیده اند. هر یک دیگری به بردباری و پایداری در مقابل شکنجه و بیدادگری دقیانوس تشجیع می کرد. یملیخا مانند معمول برای تهیه خواربار و اطلاع از وضع دقیانوس از غار بیرون آمده، به شهر افسوس می رود؛ چون به دروازه شهر می رسد می بیند صلیب بزرگی بر بالای آن نصب شده است. از مشاهده صلیب

به شگفت آمده، از یک نفر راهگذر می پرسد، راستی اینجا شهر افسوس یا او دچار اشتباه شده است؟ سپس با عجله برای تهیه آذوقه می‌رود تا زود به غار برگشته مژده صلیب را به رفقای خود بدهد. برای خرید خوراکی از پولی که همراه داشته و سکه زمان دقیانوس بوده، می پردازد. خواربار فروش و مردم از دیدن سکه قدیم تعجب نموده گمان می کنند یملیخا گنجی به دست آورده است؛ لذا دور او جمع شده سعی می کنند از گنج خیالی سهمی ببرند و چون به نتیجه نمی رسند او در کوچه های شهر می گردانند. یملیخا کوشش نمود در میان جمعیت یک نفر آشنا بیابد و خود را به وسیله او از دست آنها نجات دهد. ولی او سعی او بیهوده بود زیرا اثری از کسان و دوستان او پس از سیصد و چند سال باقی نمانده بود. بالاخره کشیش و حاکم شهر از قضیه آگاه شدند و یملیخا را نزد خود احضار و از او تحقیقات نمودند. وی داستان خویش را بر ایشان نقل کرد و برای اثبات اظهارات خود آن ها را به غار دعوت نمود.....یکی از اصحاب کهف که ماکسیمیلیان (بزرگترین، همان بردیه زرتشت) نام داشت به شاه گفت برای آنکه خداوند حقیقت روز معاد و رستاخیز را نشان دهد، مارا برای مدتی طولانی به خواب برد و پیش از روز معاد زنده نمود. آن گاه جوانها به خواب مرگ فرو رفتند و جسد آنها در همان مکان باقی ماند و به امر امپراطوری کلیسایی برفراز غار بنا گردید که زیارتگاه پیروان مسیح شد. "گفتنی است نام زرتشت در کتاب پهلوی زند و هومن یسن در رابطه با قیام آخری بهرام ورجاوند (کوروش سوم) ویدت خیم یعنی دارای خوی و سرشت فقیرانه و فروتنانه و مردمی آمده و موبد موبدان زمان بهرام ورجاوند دانسته شده است.

زرتشت و کورش در تاریخ اساطیری یهود و ارامنه

اساطیر اوستایی و پهلوی و روایات منظوم شاهنامه رابطه پدر خواندگی و نا پسری بودن کورش و زرتشت و اصولاً معاصر بودن آنان و داماد کورش بودن زرتشت را بالکل فراموش کرده اند و نام سپنداته (اسفندیار) و ویشتاسپ را که متعلق به سپیتاک زرتشت و برادرش مگابرن (ویشتاسپ) بوده اند با داریوش و پدرش ویشتاسپ مخلوط کرده و با این ها جایگزین نموده اند و اصرارشان هم بر این است که زرتشت پیامبر دربار ویشتاسپ پدر داریوش (اسفندیارجلی) بوده است که در همین صورت نیز با توجه به معاصر بودن و معاشرت داشتن هر دو این ویشتاسپ ها با کورش هخامنشی باز این سؤال مطرح میشود چطور منابع ملی ایرانی این مهم راناگفته گذارده، به عبارت دیگر آن را قلب کرده و جور دیگری وانمود ساخته اند. به نظر می رسد ترورگردیدن بردیه (گیوماته زرتشت) توسط داریوش و اشراف پارسی همدستش - که حکومت مردمی بردیه را تبدیل به امپراطوری اشرافی شاخه خاندان داریوش هخامنشی نمود- باعث این امر گردیده است چه بی تردید طرفداران زرتشت در جرگه مغان درباری دربار خاندان داریوش مجبور به تقیه و جعل وقایع تاریخی مربوط به بردیه (گئوماته زرتشت)

بوده اند، بی جهت نیست که نام داریوش یا اسفندیار مجعول پسر ویشتاسپ (گشتاسپ) و یا حتی کسی از اخلاف وی در شمار جاودانان زرتشتی ذکر نشده اند. در واقع اسفندیاری که در آغاز حکومت روحانی و نظامی خویش به خاطر آرمانهای مردمی زرتشتی کشته شده خود همان گئوماته زرتشت بوده است که کتسیاس مَورخ و طبیب دربار پادشاهان میانی هخامنشی نامش را به صراحت سپنداته (اسفندیار، یعنی مخلوق مقدس) ذکر نموده است. این قلب روایت تاریخ باعث انفصال در روایات تاریخی منسوب به زرتشت نزد ایرانیان پارسی و مادی شده است. به عبارتی دروغ داریوش مبنی بر کشته شدن بردیه (پسر خوانده کورش) بدست برادرش (در اصل برادر خوانده اش) کمبوجیه بیش از بیست و پنج قرن مردم جهان را از سر چشمه یونانیان علم پرور عهد باستان فریفته است؛ چه تجزیه و تحلیل منابع تاریخی / اساطیری عبری (کتاب استر تورات) و ارمنی و هندی (مهابهاراته) به دقت و صراحت نشان می دهند که بردیه واقعی یا همان گئوماته زرتشت پسر خوانده کورش بوده است که بدست داریوش و شش تن همدست پارسی وی به قتل رسیده است. در توضیح این مطلب باید افزود که هرودوت، پدر علم تاریخ و خارس میتیلنی، رئیس تشریفات دربار اسکندر در ایران می گویند زریادر یا همان گئوماته زرتشت (بردیه) شوهر آتوسا دختر کورش بود و کتسیاس مَورخ و طبیب یونانی می آورد که سپیتاک (زرتشت) و برادرش مگابرن (ویشتاسپ کیانی، ثری میثونت اوستا یعنی دارنده ثروت سه برابر) پسر خوانده های کورش بودند چه کورش هخامنشی با مادر آنها آمی تیدا، دختر آستیای (آخرین پادشاه ماد) ازدواج نموده بود. از میان ایرانشناسان بزرگ تنها هرتسفلد آلمانی و دیاکونوف روسی بدین نکته بذل توجه نموده اند. بی تردید همین موضوع همانمی برادر بزرگ زریادر / زرتشت تحت لقب ویشتاسپ (دارنده بهترین اسبان) با ویشتاسپ پدر داریوش یکی از علل مهم و اصلی اغتشاش در روایات ملی ایران مبنی بر پیامبر دربار ویشتاسپ هخامنشی به شمار آمدن زرتشت گردیده است؛ گفتنی است مطابق گفته های هرودوت و کتسیاس همین ویشتاسپ کیانی (مگابرن) برادر گئوماته زرتشت (بردیه) در حکومت عادلانه عاجل برادرش شریک بوده است. اصلاً در روایات ملی ایران خود نام زریر (زئیری وئیری اوستا، یعنی زرین تن) که لقب و مترادفی بر خود زرتشت (یعنی دارنده تن زرین بوده) به خطا برادر همان ویشتاسپ هخامنشی پدر داریوش قلمداد شده است. که این سهو هم لابد به جهت همان همانمی ویشتاسپ برادر سپیتاک زرتشت با ویشتاسپ پدر داریوش پیش آمده است. گفتنی است در اوستا مکان فدیه آوردن زریر به پیشگاه ناهید (الهه آبها)، کنار رود دائیتی ایرانویج (موردی چای شهرستان مراغه) ذکر گردیده که می دانیم اینجا همان زادگاه زرتشت و محل نشوونمای وی بوده است. طبق منابع کهن یونانی نیز مکان فرمانروایی اولیه زرتشت همان آذربایجان و اران و ارمنستان بوده است و محل حکومتش توسط کورش از آنجا به بلخ منتقل شده و در زمان لشکر

کشی کمبوجیه به مصر به نیابت سلطنت وی بر گزیده میشود چون شایعات مرگ کمبوجیه در مصر به وی می رسد حکومت مساوات طلبانه خویش بر قلمرو امپراطوری پارسیان را رسمی اعلام می نماید. نگارنده قبلاً در مورد اسامی توراتی و قرآنی / اسلامی مختلف زرتشت یعنی یافت، زکریا، هامان، عزرا، ایوب، صالح، لقمان، بلعم ابن باعورا، آصف ابن برخیا و ابراهیم ادهم بحث نموده و دلایل یکی بودن اصل آنان با زرتشت (گئوماته، گوتمه بودا) را ضمن مقالاتی بیان نموده است. مطلبی که در این رابطه در این مقالات ناگفته مانده و در تفسیرروایات تورات درست درک نشده بود همانا نام (در واقع لقب) زرتشت به صورت یوبال (موسیقی دان، سرودخوان) در میان اخلاف لمک (آستیگ، لفظاً یعنی نیزه انداز و ثروتمند) است؛ تورات در این باب میگوید: " لمک دو زن برای خود گرفت یکی را عاده (انجمنی=مغ) نام بود و دیگری را ظله (دلخوشی=بودی، کاسی، لُر). عاده، یابال (دامدار گردنده) را زائید و وی پدر خیمه نشینان و صاحبان مواشی بود. و نام برادرش یوبال (موسیقی دان، سرودخوان) بود و وی پدر همه نوازندگان بربط و نی بود و ظله نیز توبل قائن (جهاندار، جهانگیر) را زائید که صانع هر آلت مس و آهن بود و خواهرتوبل فائن، نعمه (زیبا) بود." در اینجا بی تردید منظور از یابال (دامدار گردنده) و ویشتاسپ (دارنده بهترین اسبان) یا همان مگابرن (ثروتمند) برادر سپیتاک زرتشت مراد میباشد. و از یوبال یعنی موسیقی دان، سرودخوان هم خود سپیتاک زرتشت منظور است که هرودوت و تروگ پوپمپه وی تحت اسامی پاتی زیت (حافظ سرودهای دینی) و گئوماته (= گوتمه یعنی دانای سرودهای دینی) ذکر نموده اند؛ چه بی تردید از توبل قائن (جهاندار) نیز - که نوه دیگر لمک (آستیگ) به شمارآمده - خود کورش هخامنشی مراد بوده است که در اوستا تحت القاب ثرأتئونه (سومین [کورش] ، یا کسی که به انتهای جهان رسید) و پشوتن (سازنده پل [منظور سد آهنین در بند داریال قفقاز]) یاد گردیده است. نام نعمه (یعنی زیبا و و مطبوع) به وضوح یادآور آتوسا (توپل، دارای اندام پُر) دختر کورش و زن زریادر (گئوماته زرتشت) است که خارس میتیلنی در باره اش می گوید: "وی زیباترین زن آسیا بود". این زن بعد از به قتل رسیدن گئوماته زرتشت به همسری داریوش در آمد و از وی خشایارشا را به دنیا آورد. حال ببینیم منبع تاریخی و اساطیری کهن ارامنه یعنی تاریخ ارمنستان موسی خورنی که در قرن پنجم میلادی تدوین شده در ارتباط با کورش و پسر خوانده اش بردیه (زرتشت) چه می گوید: موسی خورنی جایی کورش را در ارتباط با وقایع تاریخی اش تحت همان نام خود وی می آورد و جای دیگر وی را تحت نام اسطوره ای آرا پادشاه محبوب ارامنه ذکر نموده و در موردش میگوید: " آرا (ایرج، یعنی نجیب، کورش، سلیمان تورات) کمی پیش از مرگ نینوس - که ظاهراً به جای عدادنیراری سوم و نبویدس می باشد- به فرمانروایی میهن خود رسید و از طرف نینوس به کسب همان اختیاراتی نائل گشت که پدرش آرام (آراموی اورارتویی / کیاخسار مادی) نائل شده بود. لیکن آن شامیرام

شهو تپرست فاسق(به معنی ظاهری مادر شاهکش، همان سمیرامیس / تومیریس، بلقیس) از مدتها پیش وصف زیبایی او را شنیده بود و عشق او را در سر می پروراند. با اینکه جویای فرصت دیدار او بود، اما جرئت فعالیت آشکار را نداشت. لیکن پس از مرگ و یا گریز نینوس به کرت به عقیده من با این گریز شامیرام جسورانه شور و شوق خود را تسکین داده قاصدینی با تحف و هدایا با التماس و استرحام و با تعهد پاداش و عطیه نزد آرای زیبا فرستاد و استدعا کرد که نینوا نزد او بیاید و یا او را به زنی گرفته و بر تمام آنچه نینوس در تملک دارد پادشاهی کند و یا شور و شوق او را فرو نشانده با هدایا و تحف گران با صلح و صفا به محل خود بر گردد. مراوده مکرر فاصدین به نتیجه نرسید و از عدم موافقت آرا شامیرام سخت متغیر و غضبناک شده پس از قطع مذاکرات با سپاه پر شمار شتافت تا به سرزمین ارمنستان نفوذ کرده بر آرا حمله ور شود. ولی از اخطار او پیدا بود که شتابش نه برای کشتن و یا تعقیب او بلکه تحت اطاعت خویش در آوردن و دستگیر کردن او بود تا به وجه دلخواه او رفتار کرده نیات و امیال او را بر آورده کند. از آنجا که گرفتار هوسی آتشین بود وقتی که صحبت از او (آرا) می شد از حرس حدید و شدید می سوخت انگار در واقع او را دیده باشد. او به شتاب به دشت آرا آمده که به اسم او آیرارات نامیده شد، رسید. وقتی که شامیرام (تومیریس) تدارک جنگ را میدید به سرداران خود دستور داد تا اگر میسر باشد بکشند آرا را زنده دستگیر نمایند. سپاه آرا (کوروش) در جنگ شکست خورده و خود آرا نیز با دست دلیران شامیرام کشته شد. ملکه بعد از پیروزی غارتگران اجساد را به میدان کارزار فرستاد تا از بین اجساد معشوق بسیار مورد علاقه اش را بیابند. جسد آرا را بین اجساد جنگاوران شجاع یافتند. ملکه فرمان داد تا او را بر ایوان قصر بگذارند. وقتی که سپاه ارامنه (منظور سپاه کوروش) برای اخذ انتقام مرگ آرا (کوروش، پشوتن جاودانه) بار دیگر به جنگ بانو شامیرام برخاستند شامیرام گفت: "من به خدایان خود فرمان دادم تا زخمهای او را بلیسند و او زنده خواهد شد". در عین حال او از شهوت جنون آمیز پریشان شده امید داشت به سحر و جادو و افسونگری آرا را زنده کند. اما چون جسد وی فاسد شد فرمود که آن را در یک گودال انداخته بپوشانند و یکی از محبوبین خود را مخفیانه به لباس فاخر ملبس کرده سایه ای در باره او اشاعه داد که "خدایان با لیسیدن و زنده کردن آرا نیت و آرمان ما را بر آوردند لذا من بعد آنها به مثابه مسرور کنندگان و مجریان میل و اراده ما شایسته آنند که از طرف ما بیشتر ستایش و تمجید شوند". او همچنین مجسمه نوی به نام خدایان پی افکند و با ذبح قربانیهای گران او را تجلیل و تفریح کرد. این عمل می خواست به همه نشان دهد که قدرت این خدایان بود که آرا (کوروش، پشوتن) را زنده کرد. شامیرام با نشر اینگونه شایعات در سرزمین ارمنستان (درواقع امپراطوری ایرانیان) همه را متقاعد و قانع کرده اضطراب و التهاب آنها را آرامش و به جنگ پایان داد. ذکر این مختصر در باره آرا کافی است. او سالها عمر کرده دارای فرزندی شد به نام کاردس)

یعنی جنگجوی دیوانه سر، همان تور شاهنامه، حام تورات، منظور کمبوجیه سوم پسر کورش) ". بی شک نام آرای ارامنه با ایرج اساطیر ایرانی مربوط است و خود ایرج، هم به جای کورش هخامنشی (سلیمان تورات) است که به دست ملکه تومیریس (پرگیس، همان بلقیس روایات اسلامی) کشته میشود چه شامیرام (به ظاهر یعنی مادر شاهکش) به وضوح در اینجا به جای تومیریس (پر زلف) ملکه ماساگتها (آلنها) است که کورش را مقتول ساخته است. اما شامیرام در رابطه با فرمانروایی بین النهرین همان سمورامت (سئورومات، یعنی مادر سالار، وابسته به اسلاف صربوکرواتها) است که لابد به سبب تعلّقش به سئوروماتهای قفقاز یعنی همان قبیله اولیه زرتشت بدین نام خوانده شده است چه کتسیاس و موسی خورنی به صراحت از خاستگاه خارجی و شمالی ملکه سمورامت آشوریها (شامیرام) صحبت نموده اند. لاجرم در همین رابطه است که در گفتار موسی خورنی زرتشت (از خاندان صربهای دوردست یا همان بوسنیها) با ملکه شامیرام آشوریان (سمیرامیس، سمورامت، سئورومات) که حدود دو قرن قبل از وی زندگی میکرده پیوند داده شده است. موسی خورنی در این رابطه می آورد: "شامیرام همیشه در فصل تابستان هنگامی که به نواحی شمالی یعنی شهر ییلاقی که در ارمنستان ساخته بود می آمد زمام امور آشور و نینوا را به ناهایت (والی) ماد به زرتشت مغ واگذار می کرد، مدتها بدین منوال عمل کرده به او اعتماد پیدا کرده بود. چون به واسطه شهوترانی بی حد و حصر و اخلاق فاسق خود از طرف پسرانش غالباً تقبیح میشد همه آنها را به قتل رسانید و فقط پسر اصغرش نینواس (عداد نیراری) بود که جان به سلامت برد. او تمام سلطه و گنجهای خود را به دوستان و معشوقین خود عطا کرده و ابداً در فکر پسرانش نبود به همین جهت هم بود که شوهرش نینوس (شمشی عداد) نه اینکه به طوریکه شایع است مرد و در قصر نینوا به دست او مدفون شد بلکه در اثر اطلاع یافتن از اخلاق خبیث و شهوتران او سلطنت را ترک کرد و به کرت گریخت. وقتیکه پسرانش به سن بلوغ رسیدند همه این چیزها را به یاد او آوردند به فکر اینکه او را از شهوانیت پلید و دیو کرداری باز دارند که در نتیجه او سلطه و گنج و مال و مکت خود را به پسران خویش خواهد داد. سر این موضوع شامیرام بیشتر غضبناک شده همه آنها را به قتل رساند و به طوریکه در فوق متذکر شدیم فقط نینواس جان به سلامت برد. اما وقتیکه زرتشت مرتکب عمل خبطی علیه ملکه شد و بین آنها دشمنی افتاد شامیرام بر ضد او به جنگ برخاست چونکه آن مادی قصد کرده بود که بر همه حکمفرما شود. وقتیکه جنگ شدت یافت شامیرام از دست زرتشت پا به گریز نهاده به ارمنستان آمد و اما نینواس فرصت را برای اخذ انتقام غنیمت شمرده مادر خود را به قتل رسانیده و بر آشور و نینوا سلطنت کرد. "موسی خورنی جای دیگر از آرا پسر آرا (آرای آریان) صحبت می دارد که به وضوح به جای همان بردیه (ایرج فرزند، پسر خوانده فریدون / کورش) است : " شامیرام (در اینجا منظور آمیتیدا، همان ماندانا دختر

آستیگ) در زمان حیات خود پسر آرا را که از زوجه محبوبش نوارد (یعنی دانای مراسم دینی، هوم، جمشید، همان سپیتمه پدر زرتشت) به دنیا آمده بود و هنگام مرگ پدرش دوازده ساله بود، به سبب عشقی که نسبت به آرای زیبا (کوروش) می ورزید به نام او آرا (ایرج) نامیده و زمامداری کشور ما (ارمنستان) را به او سپرد. گویند که او در جنگ با شامیرام (شاهکش، در اینجا منظور داریوش) کشته شد. لیکن مارعباس روایت خود را به طریق ذیل دنبال میکند: "آرا بن آرا با شامیرام در جنگ کشته شده از خود پسری به نام آنوشاوان (بیمرگ، جاودانه، منظور خورشید چهار پسر زرتشت) ملقب به سسانور (دارای تن درخشان) که در عمل توانا و در گفتار نابغه بود به جا گذاشت." نا گفته نماند در شجره نامه پادشاهان ارمنستان که موسی خورنی ذکر نموده زرتشت و پدرش سپیتمه به ترتیب تحت اسامی کورناک (زرین، درخشان) و پاچویچ (از نژاد پاک = سپیتمه) یاد شده اند. به نظر می رسد در این شجره نامه نام بعدی یعنی پائوس (پاینده دعا، پایدار = انوشاوان) نیز متعلق بدین خانواده و مربوط به زرتشت یا خورشید چهار پسر زرتشت یا همان راهوله پسر گوتم بودا (گئوماته زرتشت) باشد که در نزد زرتشتیان از جاودانهای معروف به شمار رفته است. افلاطون در کتاب معروف جمهوریت خود اسطوره آرای آرایان ارامنه را تحت نام ار (نجیب) فرزند آرمینیوس (نجیب منش) به مردم پامفیلیای آسیای صغیر نسبت داده و اسطوره مردن و زنده شدن وی بعد از ده روز و وقایعی را که وی در آن دنیا دیده مفصلاً شرح داده است. در کتاب پهلوی بندهش ایرج یا همان آرای ارامنه به وضوح هم به جای کورش (فریدون) و هم به جای زرتشت (زریادر، سپیتاک، بردیه) می باشد. جالب است که در مقام کورش وی صاحب دوپسر به اسامی اناستوخ (ویرانگر) و وانیتار (درخشان) و دختری به اسم گوزک (افزون نشدنی، پر) می باشد که به ترتیب مطابق کمبوجیه سوم و بردیه (سپیتاک زرتشت) و آتوسا (تو پر) هستند. آنچه در مورد طرز فکر زرتشت (گوتمه بودای بلخیان) از منابع تاریخی و دینی مختلف برمی آید این است که معلوم می شود که وی اصلاحات ارضی مهم و عمیقی به نفع رعایا نموده و مالیاتهایی را که بردوش ملل تشکیل دهنده امپراطوری بزرگ هخامنشی سنگینی می کرد بر صاحبانشان بخشیده بود. داریوش، قاتل گئوماته زرتشت در کتیبه بیستون آورده که گئوماته/ زرتشت مخالف فعالیت معابد بوده و امر به تعطیلی و ویرانی آنها داده بود. بر این اساس ابراهیمی که در روایات اسلامی بتهای مردم فریبی را شکسته و درون آتشفشانها فکنده میشود همین زرتشت/ بودا (ابراهیم ادهم یعنی ابراهیم بور) بوده است نه نیای مادری چهارم او یعنی کیکاووس (خشثرتی، خنوخ) که در تورات و قرآن بیشتر تحت همان نام ابراهیم و ابراهیم خلیل الله یاد شده است: در کتب پهلوی به صراحت از امتحان موفقیت آمیز آتش که توسط دوراسروی کاهن (در اصل نام نیای قبیله ای و اساطیری زرتشت) برای زرتشت تدارک دیده میشود، صحبت شده است. سر انجام از گفته های یونانیان و یهود و ایرانیان و هندوان چنین بر می

آید که زرتشت/بودا//ایوب عاشق فروتنی و مردم دوستی و عدالت اجتماعی و دانش و هنرهای شعر و موسیقی بوده است. پس بی جهت نیست که هرودوت ، پدر تاریخ می گوید در قتل او مردم آسیا به سوگ نشستند و بی شک به همین خاطر هم هست که زرتشت تنها پیغمبر مشترک ادیان بزرگ و معروف جهانی شده است چه وی در آئین هندوان و بودائیان و مسلمین و مسیحیان و یهود و زرتشتیان تحت نامهای مختلف ستایش شده است.